



باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در ایران: یک داستان ناتمام

Culture-Historical Approach in Archaeology of Iran: An Unfinished Story

Javad Hoseinzadeh Sadati^{1*}, Hassan Fazeli Nashli²

جواد حسین زاده ساداتی^{۱*}، حسن فاضلی نشلی^۲

¹ Assistant Professor, Department of Archaeology, University of Kashan, Iran.

^۱ استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه کاشان، ایران. نویسنده مسئول: hoseinzadeh@kashanu.ac.ir

Corresponding author: hoseinzadeh@kashanu.ac.ir

^۲ استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، ایران.

² Professor, Department of Archaeology, University of Tehran, Iran.

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>شاید نخستین رویکرد منسجم و هدف‌مند در باستان‌شناسی جهان، رویکرد تاریخ فرهنگی باشد که هدف آن تدوین چارچوب زمانی و مکانی فرهنگ‌های مادی گذشته است و از توضیحات انتشارگرایانه برای تبیین تغییرات فرهنگی در گذشته استفاده می‌کند. این رویکرد که از ابتدا تا میانه سده بیستم بر اندیشه و فضای فکری و عملی باستان‌شناسی حاکم بود، دستاوردهای مهم و تأثیرگذاری برای باستان‌شناسی جهان به همراه داشت. اما با پیدایش نسل نوینی از باستان‌شناسان در دهه ۱۹۵۰ میلادی به‌ویژه در آمریکای شمالی رفته‌رفته این رویکرد به‌عنوان یک سرمشق نظری یا پارادایم افول کرده و جای خود را به رویکردهای جدیدتری داده که از آن با عنوان باستان‌شناسی نو یاد می‌شود. در باستان‌شناسی ایران این رویکرد با اندکی تأخیر و به‌واسطه حضور باستان‌شناسان جوان‌تر فرانسوی و آمریکایی مانند رومن گیرشمن و اریک اشمیت به باستان‌شناسی ایران وارد شد. این رویکرد نه تنها فضای فکری باستان‌شناسی ایران را تا اندازه‌ای سروسامان داد بلکه برای نخستین بار زیر چتر همین رویکرد بود که چارچوبی برای گاهنگاری و تعیین حدود مرزهای فرهنگ‌های پیش‌از تاریخ ایران تدوین شد. در این نوشتار نخست با مروری بر تاریخ شکل‌گیری، رونق و افول این رویکرد در اروپا و آمریکا تلاش کردیم تا رد پای پیدایش و تحول و افول آن در باستان‌شناسی ایران را نیز پی بگیریم و نکات قوت و ضعف آن در ایران را مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم تا از این طریق مخاطبان، به‌ویژه باستان‌شناسان نسل جوان‌تر را با تاریخ اندیشه‌ها و رویکردهای باستان‌شناختی در ایران و تأثیرات آن بر روند توسعه و پیشرفت باستان‌شناسی آشنا تر کنیم.</p>	<p>تاریخ‌ها دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۵ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۱</p> <p>واژگان کلیدی باستان‌شناسی رویکردهای نظری تاریخ فرهنگی باستان‌شناسی سنتی باستان‌شناسی نو</p>

Abstract: One of the earliest coherent and goal-oriented approaches in global archaeology was the Culture-Historical approach, which aimed to establish chronological and spatial frameworks for past material cultures, often relying on diffusionist explanations for cultural change. Dominant in archaeological thought and practice from its inception through the mid-twentieth century, this approach significantly shaped the development of archaeology worldwide. However, with the emergence of a new generation of archaeologists—especially in North America during the 1950s—this paradigm gradually declined and was replaced by newer approaches collectively referred to as New Archaeology. In Iran, the Culture-Historical approach was adopted with a slight delay, primarily through the efforts of younger French and American archaeologists such as Roman Ghirshman and Erich Schmidt. This framework not only brought a degree of intellectual structure to Iranian archaeology but also, for the first time, provided a basis for establishing prehistoric cultural chronologies and boundaries. This paper first reviews the origins, development, and decline of the Culture-Historical approach in Europe and America, then traces its introduction, adaptation, and eventual transformation in Iranian archaeology. By critically examining its strengths and weaknesses in the Iranian context, this study seeks to familiarize readers—particularly younger archaeologists—with the intellectual history of archaeological thought in Iran and its impact on the discipline's trajectory and progress.

History

Received: Oct. 26, 2024

Accepted: Dec. 11, 2024

Keywords

Archaeology

Theoretical approaches

Culture-Historical approach

Traditional archaeology

New Archaeology

استناد: حسین زاده ساداتی، جواد، فاضلی نشلی، حسن (۱۴۰۳). «باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در ایران: یک داستان ناتمام». باستان‌شناسی، ۴ (۳): ۱۷-۱.

<https://doi.org/10.22034/4.3.1>

© ۱۴۰۳ (۲۰۲۴) نویسندگان مقاله، مجله باستان‌شناسی، مجله پژوهشکده باستان‌شناسی ایران.

مقدمه

مفهوم تاریخ فرهنگ^۱ یا تاریخ فرهنگی^۲ مفهومی کاملاً شناخته‌شده در بستر علوم اجتماعی و انسانی^۳ است و بیش از دو سده است که به کار گرفته می‌شود^۴. این مفهوم که رفته‌رفته در طی دو یا سه سده گذشته، تبدیل به یک رویکرد^۵ علمی و دانشگاهی شده روی فرهنگ در معنای عام آن و تأثیر علی فرهنگ بر سایر جنبه‌های رفتار انسانی مانند رفتارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دینی تمرکز کرده است. از این رو می‌توان گفت که تاریخ فرهنگی به‌عنوان یک رویکرد علمی و دانشگاهی به جامعه انسانی، واکنشی بوده به رویکردهایی مانند رویکردهای تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست بومی، که در بررسی علل و عوامل تأثیرگذار بر رفتار و کنش‌های جوامع انسانی و اعضای آن‌ها، فرهنگ (به‌معنای مقولات برآمده از ذهنیت انسان) را به‌عنوان یک عامل جدی در نظر نمی‌گرفتند (برک، ۱۳۸۹). در حوزه علوم اجتماعی و انسانی، این رویکرد با فراز و فرودهایی در سده بیستم به بقای خود ادامه داد و یک‌بار در ابتدای این سده و بار دیگر در دهه هفتاد و اندکی پس از آن به اوج خود نایل شد. در سده ۲۱ نیز به‌نظر می‌رسد که این رویکرد با تمرکز خاص خود بر فرهنگ، همچنان به عنوان رویکردی قابل اعتنا در عرصه علوم اجتماعی و انسانی مورد اقبال پژوهشگران است.

اما در باستان‌شناسی، مفهوم تاریخ فرهنگ یا تاریخ فرهنگی در معنای متفاوتی به کار گرفته می‌شود. رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی هم دارای مبانی نظری و فلسفی متفاوتی است و هم مبانی روش‌شناختی آن با رویکرد تاریخ فرهنگی در حوزه علوم اجتماعی و انسانی کاملاً متفاوت است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که هدف و روش رویکرد تاریخ فرهنگی در شاخه‌هایی مانند مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و حتی تاریخ، کاملاً متفاوت از آن چیزی است که ما در باستان‌شناسی سراغ داریم. در این حوزه‌ها هدف آن است که در مقایسه با عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و زیست‌بومی، عوامل فرهنگی مانند

ارزش‌ها، اخلاقیات، آداب‌ورسوم، سلیقه‌ها، خلیقات، زبان، هنر، آیین‌ها و در مجموع مقولات برآمده از ذهنیت افراد و گروه‌ها چه نقشی در تعیین وضعیت یک جامعه و یا به طور کلی جامعه بشری بازی می‌کند. این در حالی است که در باستان‌شناسی، رویکرد تاریخ فرهنگی هم تاریخ و سرگذشت متفاوتی داشته و هم مبانی فکری، فلسفی و روش‌شناختی متفاوتی را دنبال می‌کند که در ادامه بدان اشاره خواهد شد^۶.

باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی^۷: مفاهیم

نخست باید روشن شود که منظور ما از «تاریخ فرهنگی» در باستان‌شناسی چیست، تا مخاطب دریابد که در سرتاسر این نوشتار دقیقاً از چه چیزی صحبت می‌کنیم. همان‌طور که اشاره شد برخلاف علوم اجتماعی، در باستان‌شناسی مفهوم «تاریخ فرهنگی» هم یک پارادایم یا سرمشق نظری^۸ در میان سایر سرمشق‌های نظری (مانند زیست‌بوم‌شناسی فرهنگی، کارکردگرایی، ساختارگرایی، پساساختارگرایی، مارکسیسم و غیره) است که قصد توضیح پدیده‌های باستان‌شناختی را دارند، و هم نوعی نگرش معرفت‌شناختی^۹ است که بر فضای فکری و دانشگاهی این رشته در نیمه نخست سده بیستم حاکم بوده و به نوعی اهداف، روش‌ها، ماهیت و سرشت باستان‌شناسی به عنوان یک شاخه علمی و دانشگاهی را تعیین می‌کرده است (در اینجا مفهوم تاریخ فرهنگی هم‌عرض باستان‌شناسی نو، باستان‌شناسی روندگرا یا باستان‌شناسی پساوندگرا است). ما زمانی مفهوم «تاریخ فرهنگی» در باستان‌شناسی را یک سرمشق نظری یا نظریه^{۱۰} به حساب می‌آوریم که منظور از آن ارائه توضیحات انتشارگرایانه^{۱۱} در تبیین و توضیح تغییرات فرهنگی باشد. به عبارت دیگر هنگامی که یک باستان‌شناس علت تغییر در مواد فرهنگی یک دوره یا یک محوطه باستانی و یا یک منطقه را ورود اقوام جدید، جنگ یا تجارت و مبادله (سازوکارهای مختلفی که برای انتشار وجود دارد) بدانند، آنگاه ما وی

که توسط دکتر نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ ترجمه شده و کتاب‌شناسی آن در انتهای این نوشتار آمده، منبع مفیدی است.

⁷ Culture Historical Archaeology

⁸ Paradigm

⁹ Epistemological

¹⁰ Theory

¹¹ Diffusionistic Explanations

¹ Culture History

² Cultural History

³ Humanities

^۴ برای مثال در زبان آلمانی واژه Kulturgeschichte که به معنای تاریخ فرهنگ است دست کم از سده هجدهم مورد استفاده بوده است.

⁵ Approach

^۶ برای علاقه‌مندان به مبانی نظری و روش‌شناختی رویکرد تاریخ فرهنگی در حوزه علوم اجتماعی و انسانی، کتاب «تاریخ فرهنگی چیست» نوشته پیتر برک

باستان‌شناسی که ما امروزه آن‌ها و فعالیت آن‌ها را زیر چتر این رویکرد گرد می‌آوریم، خودشان را با چنین نامی نمی‌شناخته‌اند. به عبارت دیگر اصطلاح «تاریخ فرهنگی» مفهومی است که باستان‌شناسان دوران جدیدتر آن را برای اطلاق به مجموعه‌ای از سنت‌های موجود در باستان‌شناسی دوران پیش از خود وضع کرده‌اند. تقریباً باستان‌شناسان تا دهه ۱۹۳۰ میلادی، از این واژه استفاده نمی‌کردند و تا دهه ۱۹۶۰ نیز به‌ندرت از آن برای مشخص کردن نوع خاصی از رویکرد باستان‌شناختی استفاده می‌شده است. به نظر می‌رسد که در نیمه نخست سده بیستم، تنها تقسیم‌بندی موجود در باستان‌شناسی، تمایز میان باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ و دوران تاریخی یا کلاسیک بوده است و در غیر این صورت باستان‌شناسان در مجموع خود را «باستان‌شناس» می‌دانستند (Webster, 2008: 11). بنابراین برخلاف موج باستان‌شناسی نو، که سردمداران آن از همان ابتدا برای خود نام و عنوانی برگزیده بودند، واژه «تاریخ فرهنگی» حاصل پس‌نگری^۴ ما به تاریخ تحولات نظری و عملی باستان‌شناسی است. این اصطلاح، به صورتی که ما امروزه در باستان‌شناسی از آن استفاده می‌کنیم، شامل مجموعه‌ای از پرسش‌ها، روش‌ها و نظریات گوناگون گروهی از باستان‌شناسانی است که در اواخر سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم مشغول صورت‌بندی مبانی و اصول علمی این رشته بودند. در طی همین دوره بود که باستان‌شناسان اصلی‌ترین مفاهیم و مبانی دانش باستان‌شناسی را که امروزه در سراسر دنیا انجام می‌شود، پی‌ریزی کردند. در این مرحله که ما امروزه آن را «تاریخ فرهنگی» می‌خوانیم، باستان‌شناسان به تعریف ماهیت و سرشت، اهداف و روش‌های باستان‌شناختی پرداخته و اصول و مبانی آن را پایه‌گذاری کردند. «تاریخ فرهنگی» در این مقام، دقیقاً همان چیزی است که در ابتدای مقاله به‌عنوان یک رویکرد معرفت‌شناختی به باستان‌شناسی از آن یاد کردیم.

نخستین نکته‌ای که می‌بایست در بررسی علل و چگونگی پیدایش رویکرد تاریخ فرهنگی در نظر داشت توجه به بافت و بستر اجتماعی - فرهنگی اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم همان‌طور که همگان می‌دانند سده نوزدهم و ابتدای سده بیستم دوران اوج اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در میان جوامع اروپایی است که نقطه شروع آن را معمولاً انقلاب کبیر فرانسه در

را یک باستان‌شناسی با سوبیه تاریخ فرهنگی در نظر می‌گیریم. این باستان‌شناس اصلی‌ترین عامل توضیح تغییرات فرهنگی را فرایندهای مرتبط با انتشار می‌داند و به دنبال نشان دادن آن است که در پس تحولات فرهنگی که در آثار و یافته‌های باستان‌شناسی مشاهده می‌شود، یکی از عوامل انتشار مانند جنگ یا مهاجرت یا دادوستد است (Lyman et al., 1997).

از طرف دیگر مفهوم «تاریخ فرهنگی» در معنای معرفت‌شناختی، شامل مجموعه‌ای از دیدگاه‌های فلسفی می‌شود که در مورد ماهیت، هدف و روش رسیدن به این هدف در باستان‌شناسی، نظر مختص به خود را دارد. در مجموع باستان‌شناسان تاریخ فرهنگی، باستان‌شناسی را شاخه‌ای از دانش می‌دانند که بیشتر به انسانیت و رشته‌های تاریخی نزدیک‌اند تا به علوم اجتماعی و انسان‌شناسی. از همین‌رو هدف باستان‌شناسی نیز تعیین و تدوین محدوده زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته به وسیله طبقه‌بندی^{۱۲}، گونه‌شناسی^{۱۳} و مقایسه دست‌ساخته‌های به‌دست آمده از کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی است (Lyman et al., 1997). به این ترتیب از نظر رویکرد «تاریخ فرهنگی» باستان‌شناسی رشته‌ای تاریخی است که هدف آن بررسی تاریخ و جغرافیای فرهنگ‌های گذشته از طریق طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و مقایسه مواد برجای مانده از آن فرهنگ‌ها است. این دیدگاه معرفت‌شناختی در مقابل دیدگاهی قرار می‌گیرد که باستان‌شناسی را دارای سرشتی انسان‌شناختی و اجتماعی در نظر گرفته که هدف آن بررسی «نیروها و سازوکارهای نهفته در پشت تغییرات فرهنگی» است (رویکرد معرفت‌شناختی که بیشتر به باستان‌شناسی نو و روندگرا نزدیک است). بنابراین همان‌گونه که دیده می‌شود، مفهوم «تاریخ فرهنگی» در باستان‌شناسی در دو مقام و ساحت به‌کار گرفته شده و معنا و مفهوم می‌یابد. در ادامه این نوشتار نیز ما هر دو وجه این مفهوم را در نظر داشته و پس از تعریف و روشن کردن برخی مفاهیم دیگر، به اختصار تاریخ پیدایش و تحول آن را مرور کرده و سپس به تاریخ ورود و تحول این رویکرد در باستان‌شناسی ایران خواهیم پرداخت.

تاریخچه ظهور و افول

پس از روشن نمودن منظور این نوشتار از مفهوم «تاریخ فرهنگی»، نخستین نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که اکثر

¹⁴ Retrospective View

¹² Classification

¹³ Typology

علمی دانشگاهی^{۱۵} می‌شود (رنفرو و بان، ۱۴۰۲). دانستن این بسترهای اجتماعی - سیاسی و فضای روشنفکری اواخر سده نوزده و اوایل سده بیستم به ما کمک می‌کند تا با نگاه فراگیرتر و چیره‌تری به بررسی رویکرد تاریخ فرهنگی و نحوه ورود آن به باستان‌شناسی در مقیاس جهانی و همچنین در مقیاس منطقه‌ای (در اینجا ورود و رواج آن در ایران) بپردازیم. آگاهی از این نکات باعث می‌شود تا راحت درک کنیم که چرا نخستین کسانی که در اروپا و آمریکا در قالب رشته‌ها و شاخه‌های دانشگاهی به انجام امور باستان‌شناسی پرداختند، مرکز ثقل رویکردهایشان بررسی «تاریخ فرهنگ‌ها و اقوام» در دوران پیش‌از تاریخ از طریق طبقه‌بندی^{۱۶}، سری‌بندی^{۱۷} و گونه‌شناسی^{۱۸} بوده است.

نکته دوم در خصوص پیدایش این رویکرد در باستان‌شناسی را به‌خوبی می‌توان در کتاب تاریخ اندیشه‌های باستان‌شناختی بروس تریگر یافت. از نظر وی پیدایش باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در اواخر سده نوزدهم نوعی پاسخ به آگاهی روزافزون باستان‌شناسان از این واقعیت بود که مواد فرهنگی و باستان‌شناختی به‌دست آمده از هر منطقه با مناطق هم‌جوار متفاوت است. این آگاهی از تنوع فرهنگی موجود در دوران پیش‌از تاریخ منجر به افول اندیشه‌های فرگشت‌گرایانه می‌شد که بر همگون بودن سیر مراحل تمدنی تأکید داشتند. با کشف و انتشار روزافزون مواد فرهنگی از محوطه‌های باستانی مختلف در سراسر اروپا و مشخص شدن تفاوت و تنوع فراوان موجود میان مواد فرهنگی این مناطق، دیگر طبقه‌بندی همه آن‌ها به یکسری مراحل تمدنی محدود و مشابه (یعنی توحش، بربریت و تمدن) امکان‌پذیر نبود. از طرف دیگر مشکلات عدیده انقلاب صنعتی برای جوامع اروپایی، ایده پیشرفت به‌منزله اصلی‌ترین عامل محرک تاریخ بشر را با تردید مواجه کرد و در عوض نژاد و قومیت اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده تاریخ بشر شناخته شد (Trigger, 2009: 211). به‌علاوه در اواخر این سده تحولات صنعتی و پیدایش فناوری مدرن به جوامع اروپایی اجازه داد تا دست به اجرای طرح‌ها و برنامه‌های عمرانی کلانی بزنند که تا پیش از آن کمتر امکان‌پذیر می‌نمود. انجام پروژه‌های احیا و بهره‌برداری وسیع از زمین، ایجاد راه‌آهن‌های سراسری، جاده‌ها، آبراهه‌ها و کارخانه‌های بزرگ منجر به کشف محوطه‌ها و آثار باستانی از مناطق اروپا شد (Trigger, 2009: 215). کشف و تلبار شدن حجم

سال ۱۷۸۹ و سپس به‌قدرت رسیدن ناپلئون و اشغال آلمان و ایتالیا توسط فرانسوی‌ها در بین سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۶ می‌دانند (Pearson, 1994). از طرفی انقلاب صنعتی انگلستان نیز یکی از عوامل مهمی بود که بر آتش ملی‌گرایی می‌دمید. انقلاب صنعتی باعث به وجود آمدن نوعی رقابت اقتصادی شد که یکی از تبعات آن ایجاد فضای فکری جدید در اروپای غربی و شمالی بود. پس از انقلاب صنعتی، دیگر مبنای تقسیم‌بندی‌های سیاسی، واحدهای کوچکی چون دوک‌نشین‌ها و شاهزاده‌نشین‌ها، ولایات و استان‌ها و یا محدوده‌های جغرافیایی نبودند، بلکه جوامع اروپایی در واحدهای سیاسی یا اقتصادی بزرگ‌تر، یعنی ملت‌های مستقل از هم مرزبندی می‌شدند (هابزبام، ۱۳۸۵). برای مثال مردم انگلستان بیش از آن که به عنوان گروه‌های قومی، شهری یا خانوادگی جدا از هم در نظر گرفته شوند (چیزی که پیش از سده نوزدهم رایج‌تر بود)، بیشتر به عنوان ملتی واحد و یکپارچه در نظر گرفته می‌شدند که در حال رقابت اقتصادی و برتری جستن از ملت‌های هم‌جوار هستند. از طرف دیگر با فروپاشی نظام فئودالی و کم شدن قدرت و دخالت کلیسا در امور سیاسی - اجتماعی و همچنین افول مشروعیت نظام سلطنتی قدیم، این جامعه‌های صنعتی مدرن، به عامل انسجام‌بخش جدیدی نیاز داشتند تا جایگزین عناصر و عوامل وحدت‌بخش پیشین شود. از همین رو یکی از اصلی‌ترین مشغولیت‌های اندیشه‌روشنفکران سده نوزدهم نظریه‌پردازی در خصوص ماهیت این نیروی انسجام‌بخش جدید بود (اندرسون، ۱۳۹۳؛ گلنر، ۱۴۰۳). برای مثال فردریش هگل که خود یکی از اصلی‌ترین طرفداران اندیشه ملی‌گرایی بود، چنین باور داشت که با افول عوامل انسجام‌بخش سنتی مانند دین یا سلطنت، «ملی‌گرایی» می‌تواند عامل انسجام‌بخش جوامع مدرن باشد (Pearson, 1994). به همین خاطر در طی سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم دولت‌های ملی نو بنیاد مانند فرانسه، آلمان، ایتالیا، یونان و سپس کشورهای دیگر اروپایی و غیراروپایی از طریق آموزش عمومی و رسانه‌های جمعی به ترویج فرهنگ ملی، زبان ملی، افسانه‌های ملی، پرچم ملی و گذشته ملی (ترجیحاً پر افتخار) پرداختند (هابزبام، ۱۳۸۵). در چنین فضای فکری و بستر اجتماعی - سیاسی اواخر سده نوزدهم است که تقاضای شدیدی برای شناختن گذشته ملت‌های نو بنیاد به وجود آمد و همین یکی از عواملی بود که منجر به برآمدن باستان‌شناسی به‌عنوان یک شاخه

¹⁷ Seriation¹⁸ Typology¹⁵ Academic Discipline¹⁶ Classification

هم‌جوار، حاصل تفاوت‌های فرهنگی - جغرافیایی و کارکردی است، یا حاصل تفاوت‌های زمانی و گاه‌شناختی. برای مثال با وجود این که نخستین بار در سال ۱۹۰۲ ویلیام سی. میلز^{۲۳} تشخیص داد که فرهنگ هوپول^{۲۴} و فرهنگ فورت^{۲۵} باستان^{۲۶} در منطقه شمال شرقی و غرب میانه ایالات متحده دو فرهنگ مجزا هستند اما تا سال ۱۹۳۶ طول کشید تا باستان‌شناسان بر اساس مطالعات گونه‌شناختی، سری‌بندی و گاهنگاری مقایسه‌ای تشخیص دهند که فرهنگ هوپول (از حدود ۱۰۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ میلادی) قدیمی‌تر از فرهنگ فورت آنشنت (حدود ۱۰۰۰ تا ۱۷۵۰ میلادی) است (Trigger, 2009: 279-280). این در حالی بود که در مناطقی مانند اروپا، آسیا (به ویژه خاور نزدیک) و شمال آفریقا یعنی مصر، تاریخ مدون تقریباً ۵۰۰۰ ساله‌ای وجود داشته که به باستان‌شناسان اجازه می‌داد تا مواد فرهنگی مناطق مختلف را بر اساس این گاهنگاری‌های برآمده از مطالعات مورخان و متخصصان زبان و خطوط باستانی، نظم و سامان ببخشند. اما همان‌طور که اشاره شد در ایالات متحده انجام چنین کاری با دشواری‌های بسیار بیشتر و در عین حال با دقت کمتری امکان‌پذیر بود. درک این نکته شاید بتواند تلاش بی‌وقفه و تمرکز زیاد باستان‌شناسان نیمه نخست سده بیستم آمریکا برای تدوین چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته، از طریق دسته‌بندی، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی بقایای مادی آن‌ها را اندکی روشن‌تر نماید (برای مثال مباحث روش‌شناختی معروف میان آلفرد کیدر از یک طرف و هارولد وینفرد گلاوین^{۲۵} از طرف دیگر).

به هر ترتیب این شرایط تاریخی و جغرافیایی یکی از اصلی‌ترین علل شکل‌دهنده مسیر رویکرد باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در ایالات متحده بوده است. عامل دیگری که شاید در تعیین ماهیت باستان‌شناسی در نیمه نخست سده بیستم در ایالات متحده نقش بازی کرده و آن را تبدیل به رویکردی کرده که ما امروزه آن را تاریخ فرهنگی می‌دانیم، نحوه توضیح باستان‌شناسان در مورد علل تغییرات فرهنگی در طول زمان بوده است. به عبارت دیگر بخش نخست کار باستان‌شناسان تاریخ فرهنگی در ایالات متحده روی پرسش «کی» و «کجا»^{۲۶} متمرکز بود و بخش دوم آن به پرسش

عظیمی از مواد فرهنگی باستان‌شناختی و نیاز به بررسی، طبقه‌بندی و مطالعه این یافته‌ها یکی دیگر از عللی است که دانش تقریباً فنی باستان‌شناسی آن زمان را به یک شاخه علمی و دانشگاهی تبدیل کرد. مطالعه و بررسی این مجموعه‌ها منجر به تدوین گاهنگاری‌های محلی و سپس آگاهی هر چه بیشتر از این امر شد که فرهنگ‌های دوران باستان به مناطق جغرافیایی مشخصی محدود می‌شوند که طبقه‌بندی و مقایسه مواد فرهنگی آن‌ها، امکان ترسیم این مرزهای جغرافیایی را فراهم می‌کند. اما همان‌طور که از فضای فکری و بستر اجتماعی اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم انتظار می‌رفت، باستان‌شناسان فقط به ترسیم این مرزهای جغرافیایی بسنده نکرده و تلاش کردند تا قبض و بسط این مرزها را در طول زمان نیز مورد توجه قرار دهند؛ و از آن مهم‌تر به دنبال وصل کردن آن فرهنگ‌های پیش از تاریخ بی‌نام و نشان به جوامع و اقوام تاریخی شناخته شده باشند. اصلی‌ترین شیوه انجام این کار نیز توجه به توزیع و پراکندگی گونه‌های مختلف دست‌ساخته‌هایی بود که هم توسط باستان‌شناسان غیرحرفه‌ای و هم حرفه‌ای به دست می‌آمد. در ایالات متحده، رویکرد تاریخ فرهنگی مسیر متفاوتی را پیمود. در آنجا از یک طرف تحت تأثیر اندیشه‌های انسان‌شناختی ویژه‌نگران فرانسیس بوآز^{۱۹} و از طرف دیگر افزایش آگاهی و درک باستان‌شناسان از تحولات در زمانی^{۲۰} فرهنگ‌های بومی آمریکا، باستان‌شناسان آمریکایی تمرکز خود را بر کشف و ابداع راه‌حلهایی برای تعیین محدوده زمانی و مکانی^{۲۱} فرهنگ‌های گذشته قرار دادند (رنفرو و بان، ۱۴۰۲).

شاید یکی از اصلی‌ترین علل تمرکز زیاد بر یافتن ابزارها و روش‌هایی برای تدوین چارچوب زمانی - مکانی فرهنگ‌های گذشته در آمریکا را بتوان در نبود تاریخ کتبی مدون در آن قاره در نظر گرفت، زیرا بر خلاف مناطقی مانند اروپا یا آسیا که دارای چندین هزار سال تاریخ کتبی بوده و تعیین گاهنگاری دوران پیش از تاریخ این مناطق را اندکی آسان‌تر می‌نمود، در آمریکا چنین تاریخ کتبی مدونی، وجود نداشت. از همین رو باستان‌شناسانی که در مناطق مختلف آمریکا کار می‌کردند، نمی‌توانستند به درستی و با اطمینان تعیین کنند که تفاوت‌های موجود میان دست‌ساخته‌های فرهنگی دو یا چند منطقه

²³ Hopewell

²⁴ Fort Ancient

²⁵ Gladwin

²⁶ When and Where

¹⁹ Franz Boas

²⁰ Diachronic

²¹ Space and Time Frame

²² William C. Mills

جنبه‌های کار باستان‌شناسان تاریخ فرهنگی تأکید کردند و سایر تحولات و دستاوردهایی که این باستان‌شناسان طی نیمه نخست سده بیستم کسب کرده بودند را به دست فراموشی سپرده و تا اندازه‌ای نادیده گرفتند (Lyman et al., 1997).

برای درک بهتر خدماتی که همین باستان‌شناسان به اصطلاح سنتی به دانش باستان‌شناسی کردند کافی است تا وضعیت باستان‌شناسی اروپا و آمریکا در ابتدای سده بیستم را با وضعیت آن در نیمه سده همین سده مقایسه کنیم. در طی این نیمه سده باستان‌شناسی از یک سرگرمی کنجکاوانه برخی افراد متمول (مانند کار تامس جفرسون در یک تپه باستانی در ویرجینیا آمریکا) و پژوهش‌های جسته‌وگریخته نامنظم، به یک رشته دانشگاهی با مفاهیم و اصلاحات و دایره‌واژگان مشخص و تخصصی تبدیل شد که برای خود وظیفه و هدفی را دنبال می‌کرد و روش‌شناسی مخصوص خود را مهیا کرده بود (Lyman et al., 1997). همچنین در زمینه روش‌های میدانی نیز تحولات بسیار ژرفی رخ داد به نحوی که سر مورتیمر ویلر^{۳۱} به پیروی از بیت ریورز^{۳۲} به تدقیق روش‌های کاوش در باستان‌شناسی و کنترل لایه‌نگارانه کاوش پرداخت که تا امروز نیز در باستان‌شناسی از آن تبعیت می‌شود (Trigger, 2009: 294). این در حالی است که تا پیش از این پیشرفت‌ها، تصویر و تصور دقیقی از اصول لایه‌بندی و انباشت مواد فرهنگی و طبیعی در باستان‌شناسی وجود نداشت و چارچوب مشخص و منظمی برای کاوش‌های باستان‌شناختی در میان نبود. همچنین در همین دوره (به ویژه دهه بیستم سده بیستم) بود که کارهای میدانی کسانی چون آلفرد کیدر و نیلز نلسون در منطقه جنوب غرب آمریکا، منجر به تحولی در درک باستان‌شناسان از معنا و مفهوم زمان در لایه نگاری محوطه‌های باستانی شد. به نحوی که بسیاری از مورخان تاریخ باستان‌شناسی (Browman and Givens, 1996; Rohn, 1973: 191; Strong, 1952; Willey and Sabloff, 1993: 4; Willey, 1968) از این آگاهی با عنوان «انقلاب لایه‌شناختی»^{۳۳} یاد کرده‌اند. تأثیر این تغییر نگرش به اصول لایه‌نگاری و همچنین شیوه‌های گاه‌نگاری چنان

«چرایی»^{۲۷} می‌پرداخت؛ یعنی علل تغییر و تحول فرهنگ‌ها در طول زمان چیست و ریشه تنوع جغرافیایی موجود در فرهنگ‌های گذشته را در چه عواملی می‌بایست جستجو کرد؟ در اینجا نیز شرایط تاریخی - اجتماعی ایالات متحده بر نحوه توضیح باستان‌شناسان از تحولات فرهنگی گذشته بی‌تأثیر نبود. هنگامی که باستان‌شناسان سطح پیشرفت‌های موجود در آثار معماری و مواد فرهنگی به دست آمده از محوطه‌های باستان‌شناختی پیشاکلمب^{۲۸} را با وضعیت بومیان آمریکا در سده‌های ۱۵ میلادی می‌سنجیدند، بعید به نظر می‌رسید که این بومیان با چنین سطح نازلی از فناوری و مدنیت، نوادگان کسانی باشند که آن بناهای باشکوه و آن شهرهای پیشرفته را بنا کردند. این نوع نگاه به تاریخ فرهنگ‌های بومی آمریکا که به شدت تحت تأثیر دیدگاه‌های استعماری قرار داشت، به طور نامحسوس تا نیمه نخست سده بیستم در بطن اندیشه‌های علمی انسان‌شناختی و باستان‌شناختی قابل مشاهده بود. به این ترتیب پیشرفت‌ها و تحولات فرهنگی و فن‌شناختی دوران پیشاکلمب، نه حاصل سازوکارهای درونی جوامع بومی آمریکا، که حاصل انتشار دستاوردها فنی و اقتصادی از مناطق خارج از قاره آمریکا، به ویژه شرق آسیا به درون این قاره بود (عبدی، ۱۳۷۸). از این رو تحت تأثیر چنین شرایط اجتماعی - تاریخی، رویکرد انتشارگرایی^{۲۹} تبدیل به مسلط‌ترین نظریه یا سرمشق نظری و یا همان «پارادایم»^{۳۰} برای توضیح تغییرات فرهنگی در دوران پیشاکلمب، بدل شده و رفته‌رفته به یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در آمد. به این ترتیب بود که دو ویژگی برجسته، یکی «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی مواد فرهنگی» برای تدوین چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته و دیگری «توضیح تغییرات فرهنگی به کمک نظریات انتشارگرایانه»، به عنوان اصلی‌ترین خصوصیات باستان‌شناسی نیمه نخست سده بیستم در آمریکا، که ما امروزه آن را تاریخ فرهنگی یا «باستان‌شناسی سنتی» می‌خوانیم، تبدیل شد. گرچه دانش باستان‌شناسی در این مقطع زمانی تحولات بسیار مهمی را از سر گذراند اما باستان‌شناسان نیمه دوم سده بیستم که از این دیدگاه به اصطلاح سنتی سرخورده بودند بیشتر بر این

سایر نظریه‌های یک شاخه یا رشته علمی، بیشترین پذیرش و رواج را دارد و در یک دوره زمانی به عنوان نظریه مسلط آن رشته یا حوزه علمی مورد توجه قرار می‌گیرد».

³¹ Mortimer Wheeler

³² Pitt Rivers

³³ Stratigraphic revolution

²⁷ Why

²⁸ Pre Colombian

²⁹ Diffusionism

³⁰ Paradigm :

پارادایم یا «سرمشق نظری» به آن شکل که تامس کوون مدنظر داشت، دقیقاً به همین معنایی است که در اینجا به کار گرفته شد، یعنی: «نظریه‌ای که در میان

باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در ایران

پس از مرور اجمالی سرگذشت باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی، اکنون وقت آن است که ورود رویکرد تاریخ فرهنگی و همچنین تلاش‌هایی که در سایه این رویکرد در باستان‌شناسی ایران انجام گرفته است را با مرور سرگذشت باستان‌شناسی ایران مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. قطعاً مشکل بتوان یک تاریخ تقویمی مشخص و دقیق را برای معرفی و ورود رویکرد تاریخ فرهنگی به باستان‌شناسی ایران در نظر گرفت. به عبارت دیگر مشخص نیست که پس از شروع فعالیت‌های باستان‌شناختی در ایران از میانه سده نوزدهم، دقیقاً کدام باستان‌شناس، کی و کجا بیش از آن‌که به دنبال اهداف تجاری، سودجویانه و یا به اصطلاح «عتیقه جویانه» باشد، به دنبال شناخت علمی و اصولی گذشته نانوشتۀ ایران از طریق تعیین چارچوب‌های گاه‌شناختی و توضیح تغییرات فرهنگی بوده است. دست‌کم می‌توان مطمئن بود که تا پیش از لغو امتیاز انحصاری فرانسویان از آثار باستانی ایران در سال ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م و تصویب قانون عتیقات در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م، هیچ‌یک از فعالیت‌های باستان‌شناختی را ذاتاً نمی‌توان دارای ماهیت علمی و پژوهشی دانست.^{۴۰} در این دوره که هر گونه فعالیت باستان‌شناختی (اگر بتوان آن‌ها را باستان‌شناختی دانست) تحت انحصار فرانسویان بود، اصلی‌ترین هدف کندوکاوها، به دست آوردن میزان هرچه بیشتر اشیاء، به منظور انتقال آن به موزه‌های خارج از کشور بود. در این شرایط اگر کس یا کسانی هم بودند که به واسطه کنجکاو‌های شخصی خود به دنبال پاسخ به پرسش‌های علمی و تاریخی بودند، این اهدافشان در درجه دوم اهمیت قرار داشت. حتی برخی تولیدات علمی و انتشاراتشان نیز بیشتر محصول جانبی مأموریت‌های اصلی تجاریشان بوده تا این‌که جزء برنامه‌های اصلی آن‌ها باشد. از این رو به نظر تا پیش از این تاریخ، یعنی ابتدای دهه ۱۹۳۰ نمی‌توان انتظار داشت که اندیشه‌ها یا رویکردهای علمی و دانشگاهی به باستان‌شناسی ایران راه پیدا کرده باشد و قریب به اتفاق فعالیت‌های باستان‌شناختی تا پیش از این دوره، به اهداف تجاری و سودجویانه

بود که کلارک ویسلر^{۳۴}، انسان‌شناس سرشناس آمریکایی و استاد راهنمای آلفرد کیدر و نیلز نسلون، در سال ۱۹۱۷ از پیدایش رویکردی به‌عنوان «باستان‌شناسی نو»^{۳۵} سخن می‌گفت (Trigger, 2009: 281).

اما همان‌طور که در بالا اشاره شد، رفته‌رفته در طی دهه‌های سی و چهل سده بیستم تأکید و تمرکز بیش از حد و افراطی همین باستان‌شناسان بر طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و سری‌بندی به‌منظور تعیین قلمرو زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته، منجر به نوعی دل‌زدگی از چیزی شده که دو دهه پیش‌تر، خود پدیده‌ای «انقلابی» و «نو» در نظر گرفته می‌شد. چنین شرایطی باعث شد تا افرادی مانند فلیپ فلیپس و گوردون ویلی (Willey and Phillips, 1955) در دهه پنجاه به انتقاد از رویکرد موجود پرداخته و یادآور شوند که باستان‌شناسی علاوه بر مسائل تاریخی و فرهنگی، می‌بایست به مسائل مربوط به انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، زیست‌بوم‌شناختی و اقتصادی نیز بپردازد. نسل جدید بر این نکته تأکید داشت که باستان‌شناسان به‌ویژه در آمریکا به جای سرگرم شدن و دست‌وپنجه نرم کردن با مسائل مرتبط با گاه‌نگاری و توصیف فرهنگ‌های گذشته، سایر ابعاد زندگی جوامع گذشته را نیز در دایره مطالعات خود قرار داده و به جای «تاریخ» فرهنگ‌های گذشته، «روند» تغییرات فرهنگی را مدنظر قرار دهند. به عبارت دیگر، وظیفه باستان‌شناسی «توصیف»^{۳۶} تاریخ تحولات فرهنگ‌های گذشته نیست، بلکه «توضیح»^{۳۷} علل تغییرات و دگرگونی‌هایی است که پشت روندهای فرهنگی گذشته قرار دارند. در چنین بستری است که فیلپ فلیپس جمله معروف خود مبنی بر اینکه «باستان‌شناسی دنیای جدید یا انسان‌شناسی است و یا هیچ»^{۳۸} (Phillips, 1955) را اظهار داشت و «باستان‌شناسی نوین آمریکا»^{۳۹} در اواخر دهه ۱۹۵۰ با رویکردی انسان‌شناختی پا به عرصه گذاشت.

^{۴۰} نکته جالب اینجاست که رومن گیرشمن در مقدمه‌ای که بر کتاب «باستان‌شناسی ایران باستان» لویی وان‌دنبرگ نوشته است نیز چنین می‌نویسد: «بنابراین کاوش‌های باستان‌شناسی در ایران به صورت جدی فقط از تاریخ ۱۹۳۱، با هیئت فرانسوی در تپه گیان و هیئت آمریکایی در تپه حصار و در تورنگ تپه شروع شده است» (وان‌دنبرگ، ۱۳۴۸: ب).

^{۳۴} Clark Wissler

^{۳۵} New archaeology

^{۳۶} Description

^{۳۷} Explanation

^{۳۸} "New World archaeology is anthropology or it is nothing"

^{۳۹} نام مقاله ماندگار جوزف کالدول که در شماره ۱۲۶ مجله معروف ساینس در فوریه سال ۱۹۵۹ به چاپ رسید و به نوعی مانیفست باستان‌شناسی نو بود.

خود دست یابد که هم‌سنگ آن را در کمتر کسی در باستان‌شناسی ایران می‌توان سراغ گرفت. به‌واسطه همین تجربیات بود که وی توانست برای نخستین بار مباحث مرتبط با شکل‌گیری، خاستگاه و جابجایی اقوام هندواروپایی و هندوایرانی را به باستان‌شناسی ایران وارد کند. این مباحث که برای نخستین بار در محافل دانشگاهی اروپا و در علم زبان‌شناسی پا گرفت از ابتدا مبتنی بر رویکردهای انتشارگرایانه به تحولات فرهنگی بود و همین انتشارگرایی بود که بعدها به برجسی برای باستان‌شناسی تاریخ فرهنگ بدل شد. گیرشمن تحت تأثیر نوشته‌های گوردون چایلد^{۴۳}، باستان‌شناسی نامی و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی، تلاش می‌کند تا به کمک فرایندهای انتشار (چه روایت‌های مبتنی بر جابجایی و ورود اقوام جدید، چه جنگ و غلبه یک قوم بر قومی دیگر و چه اقتباس سنت‌های فرهنگی)، تفسیری باستان‌شناختی از تحولات مشهود در فرهنگ مادی مناطق مختلف ایران به‌دست دهد. وی برای نخستین بار هم در جلد نخست و هم در جلد دوم کتاب سیلک کاشان که در سال ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ میلادی/۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ شمسی، (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۳۸۹؛ Ghirshman, 1938; 1939) به چاپ رسیده بود به‌طور گذرا و به اختصار علل تغییرات مشهود و ژرف در توالی فرهنگی محوطه سیلک و گیان را به ورود اقوام جدید نسبت می‌دهد. به نظر می‌رسد که این توضیح قوم‌مدارانه رومن گیرشمن به‌عنوان علت اصلی تغییر در مواد فرهنگی یک دوره را بتوان نخستین مورد از تأثیر یا ورود رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران دانست. البته باید اشاره کرد که هم‌زمان با گیرشمن، اریک اشیمت^{۴۴} نیز در توضیح تغییرات مواد فرهنگی و به‌ویژه سفال از لایه IC حصار به لایه IIA به نظریات قوم‌مدارانه اشاره می‌کند (اشیمت، ۱۳۹۱: ۳۸۶ و ۴۳۸۷؛ همچنین بنگرید به گیرشمن، ۱۳۷۹: ۹۹ و ۱۳۸۹: ۹۹).

و گهگاه حتی سیاسی انجام می‌گرفته است (غلام‌دوست، ۱۳۹۱). از طرف دیگر تقریباً در همین زمان است که هم در اروپا رویکرد تاریخ فرهنگی با تمرکز بر توضیحات قوم‌مدارانه و انتشارگرایانه به دوران اوج خود رسیده و هم در آمریکا رفته‌رفته، رویکرد تاریخ فرهنگی با تمرکز بر طبقه‌بندی و گونه‌شناسی مواد فرهنگی به منظور ابداع شیوه‌هایی برای تعیین دقیق چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته، به یک رویکرد بالغ تبدیل می‌شود (Trigger, 2009). از این رو شاید دههٔ چهارم میلادی یا دههٔ بیستم شمسی را بتوان زمانی دانست که رفته‌رفته دو ویژگی مهمی که ما امروزه آن‌ها را به رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی نسبت می‌دهیم (انتشارگرایی و تعیین چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته)، توسط افرادی مانند رومن گیرشمن، اریک اشیمت، ژان دهبه و سپس دونالد مک‌کان، لویی واندنبرگ، لویی لوبرتون و رابرت دایسون آگاهانه یا ناآگاهانه، به عرصهٔ باستان‌شناسی ایران وارد شد. البته باید توجه داشت که نزدیک به دو دهه طول می‌کشد تا اولویت‌های هیئت‌های باستان‌شناختی در ایران از حالت‌های تجاری و اقتصادی به جنبهٔ پژوهشی و علمی تبدیل شود^{۴۱}.

شاید در میان باستان‌شناسان^{۴۲} نخستین کسی که علاوه بر انجام وظایف مأموریتی تجاری - اقتصادی خود، احتمالاً به واسطهٔ علاقه و کنجکاوی شخصی و البته هوش سرشار، در مقام یک باستان‌شناس به تحلیل، تفسیر و نظریه‌پردازی در مورد تحولات جوامع گذشته و به‌ویژه جوامع پیش‌ازتاریخ ایران پرداخت رومن گیرشمن باشد. گیرشمن به‌واسطهٔ کاوش‌های دامنه‌دار و گسترده‌ای که طی دههٔ ۱۹۴۰ تا دههٔ ۱۹۷۰ (دههٔ بیست تا پنجاه شمسی) در سراسر فلات ایران انجام داد و همچنین به‌واسطهٔ تجربیات فراوانی که در بیرون از این منطقه داشت توانست به چیرگی و اشراف جامعی بر تحولات تاریخی - فرهنگی فلات ایران در زمان

^{۴۱} Erich Friedrich Schmidt

^{۴۲} وی در اینجا می‌گوید «در بارهٔ خاستگاه جریان فرهنگی جدید ما هنوز بر این باوریم که از شمال یعنی دشت ترکمن آمد، جایی که فرهنگ سفال خاکستری بسیار پیشرفته‌ای با پژوهش‌های فردریک وولسین و تی. جی. آرنه شناسایی شده است... بنابراین در وضعیت کنونی باید چنین فرض کنیم که پایان دورهٔ ۱ در تپه حصار ناشی از جریان فرهنگی شمالی از طریق نفوذ ناگهانی مردمانی از دشت ترکمن بود. با وجود این، همانگونه که پیش‌تر اشاره کردیم، دشت ترکمن لزوماً مرکز اصلی انتشار نبوده است.»

^{۴۱} در واقع ممنوعیت هر گونه حفاری تجاری در ایران به واسطهٔ شرایط خاص در نحوهٔ انجام آن‌ها صورت گرفته که شرح مفصل آن را روان‌شاد دکتر عزت‌الله نگهبان در کتاب «پنجاه سال باستان‌شناسی ایران» آورده است (نگهبان، ۱۳۸۵: ۱۰۵).

^{۴۲} در اینجا تأکید بر باستان‌شناسان است و نه پژوهشگران سایر حوزه‌ها مانند معماران، زمین‌شناسان، زبان‌شناسان، متخصص زبان‌های باستانی، تاریخ هنر و غیره.

^{۴۳} گیرشمن در هر دو جلد کتاب سیلک زمانی که به توضیح تغییرات فرهنگی می‌رسد، به کرات به کتاب «آریایی‌ها The Aryans» نوشتهٔ گوردون چایلد ارجاع می‌دهد.

که البته به‌طور مستقیم در مورد آن صحبت نکرده‌اند. برای مثال گیرشمن در فصل پنجم جلد نخست کتاب تپه‌های سیلک، با عنوان «سیلک و نجد مرتفع»، میان نجد مرکزی ایران (که به دو ناحیه کوچک‌تر شامل کاشان، قم، ساوه و ری از یک سو و دامغان و سمنان از سوی دیگر تقسیم می‌شود)، ناحیه غربی و جنوب‌غربی (شامل زاگرس و دشت خوزستان)، ایران جنوبی و جنوب‌شرقی (شامل مکران و پارس) و ناحیه سیستان و بلوچستان تمایز قائل می‌شود (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۱۰۰-۹۱). این تقسیم‌بندی جغرافیایی گیرشمن و تقسیم‌بندی تقریباً همانندی که اشمیت نیز در گزارش خود از تپه حصار ارائه می‌دهد (اشمیت، ۱۳۹۱)، نخستین صورت‌بندی منسجم چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ ایران است. شاید چندان دور از واقعیت نباشد که این دو اثر یعنی گزارش‌های کاوش حصار و سیلک^{۴۶} را بتوان سنگ بنای رویکرد باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی در ایران، هم به‌عنوان یک رویکرد و سرمشق نظری توضیحی و هم به‌عنوان دوره‌ای از تاریخ باستان‌شناسی ایران دانست.

در همین اثنا کسی که به‌طور ویژه و متمرکز تلاش جدی و البته گسترده برای تدوین چارچوب گاهنگاری مقایسه‌ای ایران در پیش‌ازتاریخ پرداخت، دونالد مک‌کان^{۴۷} بود. مک‌کان با تجربیات و شناختی که در طی دوران پیش از جنگ جهانی دوم در کاوش‌های تل باکون به همراه الکساندر لنگسدروف^{۴۸} و اریک اشمیت از ایران به‌دست آورده بود، با شروع جنگ به آمریکا بازگشت و در کلاس‌هایی که هنری فرانکفورت^{۴۹} در خصوص گاهنگاری مقایسه‌ای خاور نزدیک در موسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو ترتیب داده بود، حضور یافت (Abdi, 2005). وی در مقدمه کتاب لایه‌نگاری مقایسه‌ای دوران اولیه ایران (McCown, 1957)، که حاصل پایان‌نامه دکتری وی زیر نظر آشورشناس معروف، آلبرت ت. اولمستد^{۵۰} تدوین شده بود، نیز اشاره می‌کند که حضور در سمینارهای هنری فرانکفورت و بحث‌هایی که در این کلاس پا گرفته بود یکی از علل ترغیب وی در نگارش این کتاب بوده است. قطعاً کتاب مک‌کان را می‌توان نخستین اثر جامع در مورد گاهنگاری ایران دانست که به‌طور تخصصی و هدفمند اقدام به تدوین یک چارچوب گاهنگاری برای سرزمین ایران کرد. شگفت آن‌که وی نیز

اما با این حال این گیرشمن است که این تحولات را مرتبط با قوم خاصی به نام هندوایرانی یا آریایی در نظر گرفته و آن را تبدیل به یک نظریه جافتاده در باستان‌شناسی ایران می‌کند. وی در کتاب ایران از آغاز تا اسلام (Ghirshman, 1978: 73-90) تلاش کرد تا تغییرات ژرف در مواد فرهنگی برخی محوطه‌های باستان‌شناختی هزاره دوم ایران مانند سیلک ۵ و ۶، گیان ۱ و همچنین محوطه‌های دشت گرگان و تپه حصار را به ورود اقوام جدید (هندوایرانی‌ها یا همان آریایی‌ها) نسبت دهد. از این‌رو به‌نظر می‌رسد که نخستین نمونه از به‌کار گرفتن توضیحات انتشارگرایانه مبتنی بر طبقه‌بندی و گونه‌شناسی مواد فرهنگی را بتوان به کارهای گیرشمن و اشمیت نسبت داد. به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که ظهور و نضج یافتن رویکرد یا پارادایم تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران را می‌توان به‌طور قطع اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اوایل ۱۹۵۰ میلادی (دهه ۱۰ تا ۳۰ شمسی) دانست.

اما همان‌طور که گفته شد توضیح تغییرات فرهنگی به کمک اندیشه‌های انتشارگرایانه تنها یک بخش و یک بُعد از رویکرد تاریخ فرهنگی است و بخش دیگر آن تعیین مرزهای زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته به واسطه طبقه‌بندی، گونه‌شناسی، سری‌بندی، سبک‌شناسی و مقایسه آن‌ها با یکدیگر است. در اینجا نیز باید گفت که نخستین تلاش‌ها برای تدوین چارچوب‌های گاهنگاری درون‌منطقه‌ای و بین‌منطقه‌ای نیز در اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ (اوایل دهه ۲۰ شمسی) صورت گرفته است. هم اریک اشمیت و هم رومن گیرشمن در گزارش‌های کاوش خود پس از شرح و وصف عملیات کاوش و اشیاء یافته‌های به‌دست‌آمده و دوره‌بندی توالی استقرار محوطه‌های حصار، گیان و سیلک، به مقایسه سبک‌ها و گونه‌های اشیاء مختلف با مناطق هم‌جوار درون و بیرون از ایران (از جمله ترکمنستان، آناطولی و میان‌رودان) پرداختند و تلاش کردند تا دوره‌بندی محوطه‌هایشان را در بستر منطقه‌ای نیز قرار دهند (رک. به اشمیت، ۱۳۹۱؛ گیرشمن، ۱۳۷۹). نکته‌ای که شاید در اینجا اهمیت ویژه‌ای داشته باشد تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای درون ایران است. به‌نظر می‌رسد که هم اشمیت و هم گیرشمن در مقایسه مواد فرهنگی حصار و سیلک با مناطق داخلی ایران نوعی مرزبندی منطقه‌ای و فرهنگی را در ذهن خود داشته‌اند

^{۴۶} به همراه گزارش گیان که در سال ۱۹۳۵ به چاپ رسید.

^{۴۷} Donald McCown

^{۴۸} Alexander Langsdorff

^{۴۹} Henri Frankfort

^{۵۰} Albert T. Olmstead

گرفت. تا پیش از آنکه لویی لوبرتون^{۵۲} در سال ۱۹۵۷ به تعیین و تدوین دقیق چارچوب گاهنگاری فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخی دشت شوشان (که یکی از اصلی‌ترین مشخصه‌های فعالیت‌های باستان‌شناسی در دوره تاریخ فرهنگی است) بپردازد، گاهنگاری این منطقه به‌طور بسیار آشفته و جست‌وجوگر یخته‌ای توسط رولاند دومکنم انجام گرفته بود. گرچه لوبرتون نتایج نهایی کار خود را در سال ۱۹۵۷ در مجله عراق چاپ کرد، اما وی از نیمه دهه ۳۰ میلادی، یعنی هم‌زمان با کارهای گیرشمن در سیلک و اشمیت در حصار، به هدف تعیین مراحل‌طور فرهنگ‌های منطقه در دوران پیش از شوش A، به کاوش در محوطه‌های جعفرآباد، جوی، بندبال و بوهلان پرداخت (Le Breton, 1957).

بنابراین به‌نظر می‌رسد که بررسی هر دو معیار و شاخصه باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی، یعنی استفاده از توضیحات انتشارگرایانه جهت تبیین تغییرات فرهنگی و تدوین و تعیین محدوده‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته، در ایران نشان می‌دهد که اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۴۰ (دهه ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی)، زمانی است که می‌توان رد پای رویکرد تاریخ فرهنگی را در پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران پی گرفت. این رد پا هم شامل مباحث نظری، مانند توضیح تغییرات فرهنگی به‌واسطه عواملی مانند اقتباس، جنگ و مهاجرت می‌شود و هم شامل مباحث روش‌شناختی، مانند تعیین چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ و البته تاریخی و اسلامی^{۵۳}.

موج دوم تاریخ فرهنگی در ایران

پس از موج اولیه رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران که با کارهای اشمیت و گیرشمن پا گرفته بود و توسط کسانی مانند واندنبرگ و ژان دهه^{۵۴} و لویی لوبرتون ادامه یافته بود، موج دومی که به نوعی ادامه موج نخست بود پس از جنگ جهانی دوم و از دهه ۱۹۵۰ به باستان‌شناسی ایران راه یافت. مهم‌ترین برنامه‌ای که در

در ابتدای کتاب خود اشاره می‌کند که «کاوش‌های جدید در ایران منجر به پیدا شدن حجم عظیمی از مواد فرهنگی شده که دانش ما از دوران اولیه تاریخ ایران را روشن‌تر کرده است» (McCown, 1957: 1). این دقیقاً همان نکته‌ای است که بروس تریگر نیز در کتاب تاریخ اندیشه‌های باستان‌شناختی آن را یکی از علل پیدایش رویکرد تاریخ فرهنگی در اروپا و آمریکا می‌داند (Trigger, 2009: 215). کتاب مک‌کان که برای نخستین بار به‌طور نظام‌مند چارچوب گاهنگاری ایران در دوران پیش‌ازتاریخ را در سراسر ایران صورت‌بندی کرده بود، مبنا و بنیانی شد تا باستان‌شناسان بعدی مانند لویی لوبرتون، آلن لوبرون، لویی واندنبرگ و رابرت دایسون^{۵۱} بتوانند با دقت و جزئیات بیشتری که البته حاصل شروع دوباره فعالیت‌های باستان‌شناختی پس از جنگ جهانی دوم بود، به تدوین چارچوب‌های گاهنگاری هر یک از مناطق ایران دست بزنند. از این‌رو به‌نظر می‌رسد که کار مک‌کان، به‌طور رسمی نقطه شروع فرایند تدوین چارچوب‌های گاه‌شناختی مناطق فرهنگی مختلف ایران است که البته هنوز تا پایان آن راه فراوانی مانده است. از این‌رو با کنار هم گذاشتن دو ویژگی شاخص رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران، یعنی استفاده از توضیحات انتشارگرایانه برای تبیین تغییرات فرهنگی و تدوین چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته بر اساس طبقه‌بندی و گونه‌شناسی مواد فرهنگی می‌توان با اطمینان چنین نتیجه گرفت که قطعاً اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۱۹۴۰ زمانی است که رویکرد تاریخ فرهنگی به عرصه باستان‌شناسی ایران وارد شده و بر ذهنیت باستان‌شناسانی که در ایران مشغول فعالیت بودند تسلط یافته است.

از طرفی همان‌طور که همگان می‌دانند منطقه خوزستان و دشت شوشان جایی است که نخستین فعالیت‌های باستان‌شناختی در ایران در آنجا آغاز شده است. شگفت این‌که حتی در این منطقه پرسابقه نیز کار گاهنگاری و تعیین توالی گاه‌شناختی فرهنگ‌های گذشته به‌طور جدی از اواسط دهه ۱۹۳۰ تا اواسط دهه ۱۹۵۰ انجام

^{۵۱} البته در ادامه همین روند، تلاش‌های باستان‌شناسان ایرانی مانند روان‌شاد دکتر صادق ملک شه‌میرزادی، دکتر یوسف مجیدزاده و سپس دکتر عباس علیزاده در دهه‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ در تعیین چارچوب‌های گاه‌شناختی مناطق مرکزی ایران، شرق خوزستان و فارس را نیز نباید از نظر دور داشت.

^{۵۲} Louis Le Breton

^{۵۳} البته درخصوص آنچه که در ایران دوره تاریخی خوانده می‌شود باید گفت که هنوز چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های مادی یا باستان‌شناختی این دوره به خوبی تدوین نشده و جدول گاهنگاری و چارچوب زمانی دقیقی برای گونه‌های

مختلف مواد فرهنگی از جمله سفال وجود ندارد. حتی در برخی از مناطق از جمله شمال شرق، جنوب شرق، منطقه مرکزی ایران و حتی فارس در برخی از دوره‌های پیش‌ازتاریخ نیز اوضاع گاهنگاری چندان مساعد نیست، چنین وضعیتی نه تنها برای ایران که در مناطق هم‌جوار مانند میان‌رودان نیز در برخی از دوره‌های پیش‌ازتاریخ مانند حلف یا سامرا یا عبید دیده می‌شود (برای اطلاع بیشتر از این موضوع به کتاب نظریه‌های پیش‌ازتاریخ میان‌رودان نوشته راجر متیوز (Matthews, 2003) رجوع کنید).

^{۵۴} Jean Deshayes

و نژادهای مختلف و ارتباط دادن مواد فرهنگی مختلف با آنها سخنی به میان نیآورده باشد. از طرفی در تمامی انتشارات این مرحله در کمتر جایی از ساختارهای اجتماعی یا نظام اقتصادی و معیشتی، بسترهای زیست‌بومی و مسائلی از این دست که در باستان‌شناسی نو مطرح شده بود، سخنی به میان می‌آید.

با این حال نقطه اوج استفاده از توضیحات قوم‌مدارانه و انتشارگرایانه برای توضیح تغییرات فرهنگی، پایان‌نامه تودور کایلر یانگ^{۵۷} از شاگردان دایسون و یکی از اصلی‌ترین اعضای پروژه حسنلو است. یانگ پایان‌نامه خود را با عنوان «ایران در دوره آغاز تاریخی: بازنگری باستان‌شناختی و تاریخی، مشکلات و تفسیرهای پیش رو»^{۵۸} در سال ۱۹۶۳ در دانشگاه پنسیلوانیا و زیر نظر مارک درسدن^{۵۹} و رابرت دایسون نگاشت و نتیجه کار خود را طی دو مقاله مفصل در مجله ایران به چاپ رساند (Young, 1965; 1967). همان‌گونه که از عنوان پایان‌نامه برمی‌آید وی در آنجا به ارزیابی شواهد و مدارک باستان‌شناختی و تاریخی اواسط هزاره دوم تا اواسط هزاره نخست پیش از میلاد ایران پرداخته تا به واسطه پیوند دادن این دو دسته مدارک، وضعیت قومی و فرهنگی شمال و غرب ایران در این دوره را روشن‌تر نماید. وی در مقاله نخست سه افق سفالی^{۶۰} را تعریف کرد و سپس بر اساس تحلیل‌های سبکی به گاهنگاری مقایسه‌ای آنها پرداخت و در نهایت این گاهنگاری را با نتایج تاریخ‌گذاری‌های مطلق رادیوکربن، که به‌تازگی رواج یافته بود و در حسنلو به‌کار گرفته شد، پیوند داد (Young, 1965). همان‌طور که وی هم در ابتدا و هم انتهای این مقاله اشاره کرده هدف از نگاشتن این مقاله فراهم نمودن بستر گاه‌شناختی مناسب برای طرح مسئله‌ای مهم‌تر، یعنی «مقایسه داده‌های باستان‌شناختی با منابع نوشتاری به‌منظور پاسخگویی به برخی از سؤالات و ابهامات دوران آغازتاریخی ایران» بوده است (Young, 1965). وی دو سال بعد مقاله‌ای دیگری که به نوعی بخش دوم همین کار و تکمله نظریه وی بود را منتشر ساخت. در مقاله سال ۱۹۶۷ که عنوان «مهاجرت ایرانیان به زاگرس» را بر خود دارد یانگ ادعا می‌کند که «اکنون با توجه به افزایش درک و فهم ما از مدارک باستان‌شناختی غرب ایران

این مقطع با رویکرد تاریخ فرهنگی، فعالیت‌های خود را در ایران آغاز کرد برنامه باستان‌شناسی حسنلو به‌سرپرستی رابرت هنری دایسون^{۵۵} از دانشگاه پنسیلوانیا بود (Dyson, 1962). این برنامه به‌واسطه تمایل دانشگاه پنسیلوانیا به ادامه فعالیت‌هایش در ایران که از سال ۱۹۳۱ توسط فردریک وولسین^{۵۶} در تورنگ‌تپه گرگان آغاز شده بود و با کارهای شاخص اریک اشمیت در تپه‌های حصار، چشمه علی، تل باکون، استخر، نقش رستم و تخت جمشید ادامه یافته بود، پا گرفت و منجر به تدوین چارچوب گاهنگاری منطقه شمال‌غرب ایران و تا اندازه‌ای غرب ایران شد (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۲۸۶-۲۸۳، دانتی، ۱۳۹۶: ۱۸). با بررسی فعالیت‌های دایسون و دانشجویانش در برنامه حسنلو می‌توان به‌وضوح هر دو وجه رویکرد تاریخ فرهنگی را در بطن کارهایشان مشاهده کرد. همان‌طور که خود دایسون اشاره کرده، هدف از انتخاب حسنلو تدوین گاهنگاری منطقه شمال‌غرب ایران و بررسی وضعیت فرهنگ‌های آغازتاریخی بوده است (Dyson, 1958; 1960). در این مقطع و در مرحله نخست برنامه، شناخت توالی گاه‌شناختی منطقه شمال‌غربی ایران به‌ویژه در دوران آغازتاریخی، مهم‌ترین هدف کار بوده است. همان‌طور که مایکل دانتی درخصوص پروژه حسنلو می‌گوید «در فاز نخست (۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴) در تعریف و معرفی یافته‌های حسنلو و به‌ویژه درخصوص سفال‌ها اولویت با شناسایی شکل‌ها و سبک‌هایی بود که منطقه اشنوبه و سولدوز را به توالی‌های باستان‌شناختی مناطق دیگر پیوند می‌دادند» (دانتی، ۱۳۹۶: ۳۴). همان‌گونه که اشاره شد تدوین گاهنگاری منطقه‌ای از جمله اهداف مهم در رویکرد باستان‌شناختی تاریخ فرهنگی است و به‌نظر فاز نخست طرح حسنلو نیز کاملاً بر این جنبه از اهداف باستان‌شناختی توجه کرده است. جنبه دیگر پژوهش‌های اعضای پروژه حسنلو که نزدیکی بیشتری به اهداف رویکرد تاریخ فرهنگی دارد بحث توضیح تغییرات فرهنگی به‌واسطه فرایندهای انتشار به‌ویژه جابجایی‌های جمعیتی است. در این خصوص نیز به‌روشنی می‌توان در انتشارات پروژه حسنلو (برای مثال بنگرید به علیون و صدرایی، ۱۳۸۹) دید که تقریباً در مقاله یا یادداشتی نیست که دایسون در خصوص اقوام

⁵⁸ Proto-Historic Iran. An Archaeological and Historical Review: Problems and Possible Interpretations. Ph.D. dissertation, University of Pennsylvania, Philadelphia.

⁵⁹ Mark Jan Dresden

⁶⁰ Ceramic horizons

⁵⁵ Robert Henry Dyson

⁵⁶ Fredrick R. Wulsin

⁵⁷ Theodore Cuyler Young

فرهنگی یعنی کشف تاریخ و جغرافیای مردمان ناشناخته گذشته دست بالا را دارد (Matthews, 2003: 20). اما با ورود باستان‌شناسان آمریکایی ورق برگشته و پرسش از سایر جنبه‌های حیات انسانی از جمله مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نیز مورد توجه باستان‌شناسان قرار گرفت. رویکرد جدید به‌جای تأکید بر «تاریخ فرهنگ» بر «روند تغییرات فرهنگی» تأکید داشت و بر آن بود تا به جای نگارش (یا توصیف) تاریخ فرهنگ، علت‌ها و دلایل موجود در پشت تغییرات فرهنگی را کشف نماید (عبدی، ۱۳۷۸). این جریان جدید باستان‌شناسی تحت تأثیر رویکردهای زیست‌بوم‌شناختی و فن‌شناختی رایج در انسان‌شناسی، لنز دوربین خود را از روی تاریخ و جغرافیای فرهنگ‌های گذشته برداشت و روی روند تحولات فرهنگی و شیوه سازگاری جوامع گذشته با زیست‌بوم‌های پیرامونشان متمرکز شد. نکته مهمی که در اینجا وجود دارد و ممکن است از نظر پنهان بماند آن است که طرفداران رویکردهای جدید در باستان‌شناسی، مبانی رویکرد تاریخ فرهنگی را به طور کلی رد نمی‌کردند؛ بلکه اصلی‌ترین انتقاداتشان این بود که وظیفه باستان‌شناسی صرفاً تعیین و تدوین چارچوب زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته و توصیف تاریخ فرهنگ‌های گذشته نیست، بلکه این‌ها ابزار و مراحل کار باستان‌شناسان برای شناخت علل و دلایل نهفته در پشت تغییرات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع بشری در معنای عام آن است (عبدی، ۱۳۷۸). به هر روی با تسلط این رویکردهای جدید بر فضای فکری باستان‌شناسی آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی و ورود این نسل از باستان‌شناسان آمریکایی حامل اندیشه‌های انسان‌شناختی به منطقه جنوب‌غرب آسیا از جمله ایران رفته‌رفته پای مباحث انسان‌شناختی‌تر به ایران باز شد و به این ترتیب عرصه بر دیدگاه‌های تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران تنگ‌تر شد. شاید در کنار انتقادات دقیق مدودسکایا (۱۳۸۳)، یکی از دلایل دیگر عقب‌نشینی کایلر یانگ از عقاید اولیه‌اش در خصوص «مهاجرت ایرانیان به زاگرس» همین تغییر نگرش در رویکردهای باستان‌شناختی و افول رویکرد تاریخ فرهنگی چه در سطح جهانی و چه در باستان‌شناسی ایران بوده است (Young, 1986).

گرچه به‌نظر می‌رسد که تا پیش از دهه ۱۹۵۰ نیز برخی از باستان‌شناسانی که در منطقه جنوب‌غربی آسیا فعالیت می‌کردند گه‌گاه پرسش‌های انسان‌شناختی داشتند و از روش‌های مختلف جهت جمع‌آوری مدارک و شواهد اقتصادی و زیست بومی استفاده

در بازه زمانی میان ۱۵۰۰ تا ۵۰۰ پیش‌ازمیلاد زمان مناسبی است تا با کنار هم قرار دادن منابع باستان‌شناختی و تاریخی به بحث در خصوص سازوکار مهاجرت ایرانیان به مناطق غربی ایران بپردازیم» (Young, 1967). تأکید از نگارندگان این نوشتار است. او به‌منظور انجام این کار نخست تاریخ و جغرافیای مناطق غربی ایران در دوران پیش از هخامنشی را بر اساس منابع مکتوب مورد بررسی قرار داد و سپس به تحولات فرهنگی این دوره بر اساس منابع و داده‌های باستان‌شناختی پرداخت و در نهایت نتایج برآمده از این ارزیابی‌ها را با یکدیگر ترکیب کرده تا بستری برای ایجاد تصویری یکپارچه از تحولات فرهنگی - سیاسی این دوران در غرب ایران، فراهم نماید (Young, 1967). گرچه وی بعدها برخی از عقاید خود را به‌واسطه انتقاداتی که به‌ویژه از سوی باستان‌شناسان شوروی (مانند یانا مدودسکایا) مطرح شده بود تغییر داد، اما نکته‌ای که در اینجا برای ما اهمیت دارد نخست بحث تدوین چارچوب گاهنگاری منطقه غرب ایران براساس مطالعات مقایسه‌ای سفال‌ها و تحلیل شکلی آن‌ها (Young, 1965) و سپس توضیح تغییرات فرهنگی این دوره بر اساس نظریه مهاجرت و جابجایی جمعیت‌ها است (Young, 1967). یانگ با وجود این‌که این دو مقاله را در دهه ۱۹۶۰ میلادی یعنی زمان اوج جنبش باستان‌شناسی نو نگاشت اما یکی از دل‌مشغولی‌های اصلی او در پایان‌نامه دکتری و سپس پژوهشی‌های میدانی‌اش مباحث گاهنگاری و تحولات سیاسی - قومی بود. در عین حال اگر به انتشارات پروژه حسنلو تا پیش از سال ۱۹۶۴ نگاه کنیم نیز سلطه این پرسش‌های تاریخ فرهنگی را به‌وضوح مشاهده می‌کنیم. از این‌رو گزافه نخواهد بود که کارهای اولیه اعضای پروژه حسنلو و به‌ویژه دایسون و یانگ را نقطه اوج استفاده از اصول رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران دانست. شگفت این‌که درست همین زمان که رویکرد تاریخ فرهنگی در ایران به‌واسطه پروژه حسنلو به اوج خود رسید از آن طرف ورود نسل جدید باستان‌شناسان آمریکایی پرورش یافته در مکاتب انسان‌شناختی به عرصه باستان‌شناسی ایران منجر به افول رویکرد تاریخ فرهنگی در ایران شد.

رویکرد آمریکایی در مقابل رویکرد اروپایی

همان‌طور که راجر متیوز در کتاب نظریه‌های باستان‌شناسی میان‌رودان می‌گوید تا آنجا که می‌توان ردپای باستان‌شناسان اروپایی را در باستان‌شناسی میان‌رودان پی جست، نگاه تاریخ

جوامع روستانشین کشاورز به منصفه ظهور می‌رسد را درک کنیم؟» (Matthews, 1960: 1) Braidwood and Howe، به نقل از Matthews، 24: 2003). وی برای نایل شدن به هدفی که اشاره کرده از تمامی امکانات موجود در چننه باستان‌شناسی و علمی که می‌توانستند به وی کمک کنند استفاده کرد و بدین طریق نخستین همکاری جدی و همه جانبه باستان‌شناسان با سایر علوم را آغاز کرد. قطعاً بخت با باستان‌شناسی ایران یار بود که در سال ۱۹۵۸ در همایشی در هامبورگ آلمان روان‌شاد عزت‌الله نگهبان به طور اتفاقی با رابرت بریدوود دیدار کرد و وی را برای ادامه برنامه‌اش به ایران دعوت نمود. بریدوود که در این زمان به خاطر تحولات سیاسی عراق، امکان ادامه برنامه‌اش در جرمو را غیرممکن می‌دید از دعوت دکتر نگهبان استقبال کرد و محل پروژه را از کردستان عراق به زاگرس ایران تغییر داد^{۶۳}. گرچه برنامه جرمو عراق و نقش رابرت بریدوود در معرفی رویکردهای جدید باستان‌شناسی به منطقه خاورمیانه غیرقابل انکار است، اما نخستین برنامه جامعی که با نگاه جدید متأثر از رویکردهای زیست‌بوم‌شناختی و باستان‌شناسی نو در ایران کلید زده شد و در مدت زمان کوتاهی به سرانجام رسید، «برنامه پیش‌ازتاریخ دشت دهلران» به سرپرستی سه تن از شاگردان بریدوود یعنی فرانک هول^{۶۴}، کنت فلنری^{۶۵} و جیمز نیلی^{۶۶} بود.

تا مطالعات خود را از دشت‌های پست‌تر با ارتفاع حدود ۲۵۰۰ پا (۸۰۰ متر) به منطقه‌ای با ارتفاع ۴۵۰۰ پا (۱۵۰۰ متر) اما با همان شرایط محیطی منتقل کنیم. از طرف دیگر هول و فلنری و نیلی در صفحه نخست مقدمه‌ای که در کتاب «پیش‌ازتاریخ و زیست‌بوم‌شناسی انسانی دشت دهلران *Prehistory and human ecology of the Deh Luran Plain*» می‌گویند که «بریدوود از معدود باستان‌شناسانی است که هیئت‌های باستان‌شناسی را در کشورها و مناطق مختلف خاور نزدیک هدایت کرده اما با این حال تلاش کرده که مطالعات خود را به کمربند جنگلی بلوط-پسته محدود کند که بین ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ متر ارتفاع دارند». اگر حدس این نوشتار صائب باشد، احتمالاً یکی از دلایلی که باعث شد تا بریدوود چندان به ادامه کار در زاگرس ایران تمایل نداشته باشد، ارتفاع بالای دشت‌های میان‌کوهی زاگرس بوده است؛ چرا که احتمالاً این مناطق از نظر شرایط محیطی نسبت به دشت‌های میان‌کوهی شمال عراق و جنوب آناتولی که ارتفاع کمتری دارند، هم‌خوانی چندان با نظریه مناطق هسته‌ای وی داشته‌اند. از این رو وی ترجیح داد که به جای مناطق مرتفع‌تر ایران، در جنوب‌شرق آناتولی و در محوطه چای اونو که ارتفاع حدود ۸۰۰ متر دارد، به دنبال شواهدی جهت تأیید نظریه خود باشد.

⁶⁴ Frank Hole

⁶⁵ Kent Flannery

⁶⁶ James Neely

می‌کردند (Matthews, 2003: 22-23)، اما به شهادت بسیاری نخستین کسی که اندیشه‌ها و رویکردهای انسان‌شناختی را به‌طور جد به عرصه باستان‌شناسی جنوب‌غرب آسیا کشید رابرت بریدوود^{۶۱} باستان‌شناس فقید آمریکایی از دانشگاه شیکاگو بود. وی با شروع برنامه جرموی عراق^{۶۲} پای مجموعه‌ای از نگاه‌ها، پرسش‌ها و روش‌ها را به باستان‌شناسی منطقه (از جمله عراق، ایران و ترکیه) باز کرد که بی‌شک تاریخ باستان‌شناسی منطقه را به دو دوره پیش و پس از برنامه جرمو تقسیم کرد (Matthews, 2003: 22-23). این تغییر نگاه را به‌خوبی می‌توان در توصیف خود وی از پرسش‌هایی که هنگام شروع پروژه در سر داشته مشاهده کرد. وی در گزارش نهایی سه فصل نخست کاوش در جرمو این تغییر نگاه به هدف و پرسش‌های باستان‌شناسی را چنین می‌نویسد:

«معمولاً باستان‌شناسانی که در خاور نزدیک کار می‌کنند یا سر خود را با یک محوطه خاص مانند اور، کلدیه یا انطاکیه دوران رومی گرم کرده‌اند و یا مشغول بررسی چیزهای خاصی مانند مقبره تون‌عنخ‌آمون و قصر سارگون در خورساباد هستند. برنامه‌ای که در اینجا شرح آن رفت از این نظر متفاوت است که هدف آن پاسخ به پرسش‌های کلی و کلان است؛ پرسش از این‌که ما چگونه می‌توانیم تغییرات بزرگ در شیوه زندگی انسان‌ها که برای نخستین بار در

⁶¹ Robert Braidwood

⁶² Iraq-Jarmo project

^{۶۳} البته وی به زودی ایران را ترک کرد و ادامه کار خود را در ترکیه و با کار در محوطه چای اونو در ترکیه ادامه داد. در ملاقاتی که در سال ۱۳۹۲ به همراه دکتر حجت دارابی در طول همایش باستان‌شناسان جوان با پروفیسور فرانک هول داشتیم، آقای دکتر دارابی از ایشان در خصوص بریدوود و پروژه پیش‌ازتاریخ ایران جويا شد و این‌که چرا وی کار خود در ایران را ادامه نداد، که پروفیسور هول علت این امر را علاقه خاص بریدوود به بقایای معماری دوران نوسنگی مطرح کرد. حال آن‌که در سراب و آسیاب و سایر محوطه‌های مورد بررسی بقایای معماری آن‌چنانی که بریدوود را جذب کند یافت نشد. از این رو وی ترجیح داد که ادامه کار در ایران را به دانشجویان دکتری و همکارانش سپرده و خود برای ادامه کار به ترکیه برود. اما نکته جالبی که نگارندگان این مقاله هنگام مرور ادبیات باستان‌شناسی دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی به آن برخوردند نیز شاید یکی از دلایل ناگفته‌ای باشد که باعث شد بریدوود از زاگرس ایران به سوی آناتولی کشیده شود. همان‌طور که می‌دانیم نظریه بریدوود مبتنی بر اهلی شدن گونه‌های جانوری و گیاهی در مناطق هسته‌ای است که در آنجا نیاکان وحشی گونه‌های اهلی برای مدت صدها هزار سال به طور طبیعی می‌زیسته و جوامع انسانی در این مناطق برای نخستین بار به اهلی کردن این گونه‌ها دست زدند. وی در مقاله‌ای که به همراه بروس هو در سال ۱۹۶۱ در مجله *Nature* در خصوص شروع پروژه پیش‌ازتاریخ ایران به چاپ می‌رساند اشاره می‌کند که به خاطر شرایط مجبور شدیم

علت اصلی کاوش در سیلک را پیدا شدن «تعدادی ظروف نادر با شکل‌های خاص، با لوله‌های بلند و نقوش حیوانی به رنگ قرمز شرابی که ابتدا در بازار ایران و سپس در بین عتیقه‌فروشان پاریس ظاهر گردید» (گیرشمن، ۱۳۷۹: خلاصه مقدمه مؤلف)، بیان می‌کند. اما در مقدمه کتاب پیش‌از تاریخ دهلران نگارندگان هدف از شروع پروژه و انتخاب دهلران را «روشن ساختن تاریخ تطورات فرهنگی دشت دهلران و مناطق پست خوزستان یعنی جایی که نخستین تمدن‌های شهری پا گرفته‌اند»، اعلام می‌کنند (Hole et al., 1969: 2). همچنین در ادامه اشاره می‌کنند که برای فراتر رفتن از سنت‌های رایج باستان‌شناسی که در خوزستان باب بوده، آن‌ها علاوه بر بررسی دست‌ساخته‌ها که هم‌چنان بخش مهمی از یافته‌های باستان‌شناختی هستند، به گردآوری بقایای گیاهی و جانوری نیز اقدام کرده‌اند. نکته شگفتی که در ادامه این جمله می‌آید و می‌بایست بدان تأکید کرد این است که آن‌ها «بر اساس این دست‌ساخته‌ها تلاش کرده‌اند تا یک توالی لایه‌شناختی حدود ۴۰۰۰ ساله را تدوین کنند؛ اما این کار را نه هدف اصلی خود، بلکه فقط به خاطر فراهم آوردن چارچوبی که بتوان داده‌های جدید را در قالب آن سازماندهی کرد، انجام داده‌اند» (Hole et al., 1969: 2). به‌علاوه آن‌ها هدف دیگر برنامه را فراهم کردن بستری عنوان می‌کنند که بر اساس آن بتوان به درک تغییرات سیاسی و اجتماعی که به همراه تولید خوراک در جوامع انسانی رخ داده‌اند، نایل آیند. در اینجا دو نکته دیده می‌شود که به‌روشنی نشان از تغییر نگاه عمیق در باستان‌شناسی دارد. نخست این که شروع پروژه به‌واسطه وجود یک یا چند پرسش کلیدی بوده که ذهن باستان‌شناسان را به خود مشغول داشته است و نه صرفاً بر اساس این که «تعدادی ظروف نادر با شکل‌های خاص با لوله‌های بلند و نقوش حیوانی» در فلان محوطه پیدا شده است. دو دیگر که در بالا نیز اشاره شد این که این باستان‌شناسان جوان دیگر تدوین چارچوب گاهنگاری یک منطقه را نه هدف باستان‌شناسی بلکه وسیله و مرحله‌ای از یک فعالیت میدانی باستان‌شناسی برای نایل شدن به هدفی فراتر یعنی درک نیروهای موجود در پشت تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع انسانی می‌دانند. همین دو موضوع از جمله مهم‌ترین تفاوت‌هایی است که میان رویکرد تاریخ فرهنگی و رویکردهای انسان‌شناختی‌تر در باستان‌شناسی وجود دارد.

به هر ترتیب پس از ورود این نسل از باستان‌شناسان که بیشتر

همان‌گونه که نگارندگان در مقدمه اشاره می‌کنند پرسش‌های مطرح شده در پروژه پیش‌از تاریخ دشت دهلران ادامه همان داستانی است که حدود یک دهه پیش از آن در جارمو آغاز شده بود (Hole et al., 1969: 1). یکی از نکاتی که هنگام مقایسه نتیجه کار این باستان‌شناسان جوان با نگاه انسان‌شناختی‌تر با کارهای باستان‌شناسان یک یا دو دهه پیش‌تر در ایران که نگاه تاریخی‌تر داشتند جلب توجه می‌کند، عنوانی است که هول، فلنری و نیلی برای تک‌نگاره فعالیت‌های خود در دهلران انتخاب کرده‌اند: «پیش‌از تاریخ و زیست‌بوم‌شناسی انسانی دشت دهلران»^{۶۷}. این عنوان به‌خودی‌خود گویای نگاه جدیدی به هدف و وظیفه باستان‌شناسی است. در مقدمه و اهداف کتاب بیش از آن که حرف در مورد گاهنگاری، روابط فرهنگی، اقوام و جابجایی جمعیت‌ها باشد، بحث بیشتر در مورد تحولات اقتصادی و زیست‌بومی و پاسخ به پرسش‌های کلان در حوزه‌تطور فرهنگی بشر است.

نکته شگفتی که در اینجا وجود دارد این است که هنگامی که عناوین فصل‌ها و ساختار این کتاب را با آنچه که در کتاب‌هایی که دو یا سه دهه پیش از آن در باستان‌شناسی ایران به چاپ رسیده‌اند (مانند گزارش کاوش حصار، گزارش کاوش سیلک، باستان‌شناسی ایران باستان)، مقایسه می‌کنیم چندان تفاوت ساختاری ژرفی میان آن‌ها دیده نمی‌شود. برای مثال فصل نخست کتاب سیلک به معرفی شرایط جغرافیایی و محیط طبیعی منطقه پرداخته و در دو فصل پسین فعالیت‌های انجام گرفته و یافته‌های به‌دست‌آمده از تپه‌های شمالی و جنوبی مورد توجه قرار می‌گیرند. در فصل چهارم چارچوب گاهنگاری دشت کاشان تدوین شده و در فصل ۵ و ۶ روابط داخلی و خارجی سیلک مورد بررسی قرار گرفته است (گیرشمن، ۱۳۷۹). در جلد دوم نیز نخست به بررسی کاوش و یافته‌های گورستان الف و سپس گورستان ب پرداخته می‌شود و پس از آن روابط درونی آن‌ها با یکدیگر و همچنین روابط برون منطقه‌ای هر یک مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ضمیمه نیز گزارشی از بررسی بقایای انسانی، حیوانی و آزمایش‌های ریزنگاری^{۶۸} اشیای فلزی و سفالی آورده شده است (گیرشمن، ۱۳۸۹). همان‌طور که دیده می‌شود تقریباً چنین ساختاری با اندکی تفاوت در کتاب دهلران نیز دیده می‌شود. اما هنگامی که به پیش‌گفتار و مقدمه این کتاب و گزارش‌ها می‌نگریم آن‌گاه تفاوت در نگاه و تغییر رویکردها مشهود می‌شود. برای مثال در پیش‌گفتار جلد نخست، گیرشمن هدف و

⁶⁸ Micrography

⁶⁷ Prehistory and human ecology of the Deh Luran Plain

حاضر چندان مورد تأکید قرار نگرفته است. به‌ترتیب با در دست داشتن این دو تعریف به نظر می‌رسد که نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی/۱۳۱۰ خورشیدی بود که با کارهای کسانی چون اریک اشمیت در تپه حصار و رومن گیرشمن در تپه گیان و تپه سلیک ردپای رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران دیده می‌شود. در این دوره است که باستان‌شناسان فعال در ایران هم ضرورت تعیین چارچوب گاه‌شناختی و هم تعیین حدود جغرافیایی فرهنگ‌های گذشته به‌ویژه فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ را تشخیص داده و شروع به انجام عملی آن نمودند (برای مثال کار دونالد مک کان) و از طرفی اصلی‌ترین توضیحی که برای تبیین تغییرات مشهود در مواد فرهنگی یک دوره به دوره دیگر در نظر می‌گرفتند، یکی از سازوکارهای انتشارگرایانه مانند ورود و مهاجرت اقوام جدید یا جنگ و استیلای قومی جدید بر قومی دیگر بود. این رویکرد تا دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی/۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ خورشیدی به عنوان اصلی‌ترین رویکرد باستان‌شناختی در ایران (و البته در بیشتر نقاط دنیا به جز مناطق تحت نفوذ اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی) رواج داشت. به‌نحوی که یکی از اصلی‌ترین مباحث باستان‌شناسی ایران یعنی بحث مهاجرت و ورود اقوام آریایی در طی همین دو دهه در باستان‌شناسی ایران رایج شد. اما با ورود نسل جدید از باستان‌شناسان در اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی/۱۳۴۰ خورشیدی، به‌ویژه باستان‌شناسانی که در مکتب انسانی‌شناسی در ایالات متحده تربیت شده بودند و نگرشی نو به ماهیت و هدف باستان‌شناسی داشتند، رفته‌رفته اندیشه‌های رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی ایران رو به افول گذاشت. از آن پس به جای آن که باستان‌شناسان در ایران به دنبال کشف ردپای اقوام در مواد فرهنگی باشند به دنبال پاسخ به پرسش‌های کلانی مانند علل تغییر از سبک زندگی شکارگری و گردآورندگی به زندگی کشاورزی و دامپروری و همچنین علل و روند پیدایش نخستین شهرها و حکومت‌ها رفتند.

نکته‌ای که در آخر باید بدان اشاره کرد آن است که با وجود این که امروزه از اقبال کلی به رویکرد تاریخ فرهنگی نسبت به آنچه که در دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ میلادی وجود داشت کاسته شده، اما نباید از نظر دور داشت که یکی از اصلی‌ترین اهداف این رویکرد یعنی تدوین و تعیین چارچوب‌های زمان و مکانی فرهنگ‌های گذشته، دیگر نه به‌عنوان یک ویژگی مختص به رویکرد تاریخ فرهنگی بلکه به‌عنوان یکی از مراحل اصلی کار هر باستان‌شناسی که قصد تحقیق و

تحت تأثیر رویکردهای زیست‌بوم‌شناختی و انسان‌شناختی بودند تا رویکردهای تاریخی و هنری، رفته‌رفته پرسش‌ها و اهداف متفاوتی پیش‌روی باستان‌شناسانی قرار گرفت که در ایران مشغول به کار بودند. تقریباً تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی که در باستان‌شناسی ایران به روی پژوهشگران غیرایرانی بسته شد، کفه ترازو بیشتر به سمت رویکردهای انسان‌شناختی سنگینی می‌کرد و هم‌چنان که نسل قدیمی‌تر باستان‌شناسان میدان را به نسل جوان‌تر واگذار کردند رویکرد تاریخ فرهنگی مورد نظرشان نیز رفته‌رفته جای خود را به نگاه‌های جوان‌تر و جدیدتر انسان‌شناختی داد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار نسبتاً بلند نخست تلاش کردیم تا با مرور تاریخچه و مبانی آنچه که ما امروزه آن را رویکرد تاریخ فرهنگی در باستان‌شناسی می‌دانیم وجه مشخصه و ویژگی‌های این رویکرد را مشخص نماییم و سپس نشان دهیم که تحت چه شرایط تاریخی و اجتماعی این رویکرد در باستان‌شناسی اروپا و آمریکا پا گرفت و چه مراحل را پشت سر گذاشت. با این مقدمه به سراغ باستان‌شناسی ایران رفته تا براساس آنچه که به‌عنوان وجه مشخصه رویکرد تاریخ فرهنگی در نظر گرفته شد، زمان ورود این رویکرد به عرصه باستان‌شناسی ایران را مشخص کرده و تحول و رواج آن را در باستان‌شناسی پیگیری نماییم. بنا به تعریف به نظر دو ویژگی وجه مشخصه باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی از رویکردهای هم‌زمان و پسین خود است. ویژگی نخست نگاهی است که این رویکرد به ماهیت، هدف و روش‌شناسی باستان‌شناسی دارد. از نگاه این رویکرد به‌نظر می‌رسد که باستان‌شناسی رشته‌ای بیشتر «تاریخی» باشد که هدف آن کشف و شناخت «محدوده تاریخی و جغرافیایی (چارچوب زمانی و مکانی)» فرهنگ‌های گذشته از طریق طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و مقایسه مواد فرهنگی برجای مانده از آن‌ها است. ویژگی دومی که در این نوشتار به عنوان شاخص رویکرد تاریخ فرهنگی در نظر گرفته شد علت‌ها و دلایلی است که این باستان‌شناسان در ورای تغییرات مشاهده شده در مواد فرهنگی می‌دیدند. این باستان‌شناسان اصلی‌ترین دلیل تغییرات فرهنگی را ورود اقوام جدید، جنگ و یا تقلید از سایرین (در مجموع فرایندهای مختلف انتشار) در نظر می‌گرفتند. شاخص دیگر این رویکرد توجه نکردن به سایر جنبه‌های حیات جوامع گذشته از جمله جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، معیشتی و زیست‌بومی بوده که البته در نوشتار

شاید گزافه نباشد اگر در انتهای این نوشتار ادعا کنیم که در این مقطع از تاریخ باستان‌شناسی ایران اصلی‌ترین وظیفه هر باستان‌شناس در هر کجای ایران تعیین و تدوین دقیق چارچوب گاهنگاری (هم از نظر زمانی و هم از نظر ویژگی‌های مواد فرهنگی) و جغرافیایی فرهنگ‌های گذشته است. تا پیش از این کار قطعاً تمامی پرسش‌ها و تلاش‌ها در راستای پاسخ بدان‌ها هم در اولویت دوم قرار دارند و هم از نظر علمی چندان مشروع و معقول نیستند.

کتاب‌نامه

اشمیت، اریش فریدریش، ۱۳۹۱. کاوش‌های تپه حصار دامغان، ترجمه کوروش روستایی، سمنان: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان.

اندرسون، بندیکت، ۱۳۹۳. جماعت‌های تصویری: تأملاتی بر پیدایش و گسترش ملی‌گرایی، ترجمه محمد محمدی، تهران: رخداد نو.

برک، پیتر، ۱۳۸۹. تاریخ فرهنگ چيست، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

دانتی، مایکل دی، ۱۳۹۶. آذربایجان در گذار از عصر مفرغ به عصر آهن، ترجمه صمد علیون (خواجهدیزج)، تبریز: پروژه ترجمه حسنلو.

رنفرو، کالین و پل جی. بان، ۱۴۰۲. باستان‌شناسی: نظریه، روش و عمل، ترجمه جواد حسین‌زاده ساداتی، اشکان اولی پوریان، زینب نظری طهرانی، سیمین دخت عسگری، پگاه گودرزی و سپیده جمشیدی یگانه، تهران: ندای تاریخ و کاشان: دانشگاه کاشان.

عبدی، کامیار، ۱۳۷۸. «مروری بر تحول اندیشه باستان‌شناسی در دهه‌های اخیر»، باستان‌شناسی و تاریخ، ۱۲ (۱ و ۲)، شماره پیاپی ۲۳ و ۲۴: ۳۰-۱۴.

علیون، صمد و علی صدرایی (گردآوری و ترجمه)، ۱۳۸۹. مجموعه مقالات کاوش‌های پروژه حسنلو، جلد اول، تهران: گنجینه هنر.

غلام دوست، مهتاب، ۱۳۹۱. «جایگاه قانون عتیقات و حفاریات تجاری در باستان‌شناسی ایران»، هشتاد سال باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش یوسف حسن‌زاده و سیما میری، جلد اول، تهران: موزه ملی ایران، صص. ۱۱-۴۸.

گلنر، ارنست، ۱۴۰۳. ملت‌ها و ملی‌گرایی، ترجمه ابوالفضل مینویی‌فر، تهران: گام نو.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۹. سیلک کاشان، جلد اول، ترجمه اصغر کریمی و آریتا همپارتیان، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

گیرشمن، رومن، ۱۳۸۹، سیلک کاشان، جلد دوم، ترجمه اصغر کریمی و آریتا همپارتیان، تهران: انتشارات مرسل.

پژوهش در یک منطقه را دارد شناخته می‌شود. اما شوربختانه با وجود این امروزه یکی از اصلی‌ترین نقاط ضعف باستان‌شناسی ایران و یکی از دلایلی که باستان‌شناسی ایران در برخی از دوره‌ها به‌ویژه در باستان‌شناسی دوران تاریخی و ابتدای اسلامی در دور تقریباً باطلی گرفتار شده و طی چند دهه گذشته، چندان تحول نظری یا عملی خاصی را به خود ندیده، همین مشخص نبودن محدوده‌ها و چارچوب‌های زمانی و مکانی فرهنگ‌های این دوره بر اساس مواد فرهنگی و بقایای مادی برجای مانده است. برای مثال با وجود این که ما از نظر تاریخی محدوده زمانی و جغرافیایی حکومت‌هایی مانند ماد، ماننا، اورارتو، هخامنشی، پارتی و ساسانی را به‌خوبی می‌دانیم اما از نظر باستان‌شناختی هنوز نمی‌دانیم که وضعیت مواد فرهنگی و بقایای مادی این واحدهای سیاسی چگونه است؛ آیا همان‌طور که بر اساس متون و اسناد می‌توان مرز جغرافیایی و زمانی این واحدهای سیاسی را مشخص کرد، از نظر مواد فرهنگی و آثار مادی برجای مانده از آن‌ها (به عبارت دیگر از نظر باستان‌شناسی) هم می‌توان حد و مرزی میان آن‌ها در نظر گرفت یا این‌که از نظر باستان‌شناختی چنین تعیین حدودی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که در واقعیت چنین حدودمرزی میان بقایای مادی این واحدهای سیاسی وجود ندارد. همچنین هنوز در بسیاری از گزارش‌ها و انتشارات مربوط به بررسی‌های میدانی محوطه‌های باستانی دوران تاریخی، در تعیین تاریخ محوطه تنها به همین صفت «دوران تاریخی» اشاره می‌شود. حال آن‌که به طور مرسوم دوران تاریخی ایران (به غیر از سرزمین تحت تسلط حکومت عیلام) از دوره ماد تا دوران ساسانیان را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر به‌نظر می‌رسد که هنوز معیارهای باستان‌شناختی دقیقی برای تعیین تاریخ محوطه‌های باستانی دوران تاریخی ایران، بدون استعانت از روش‌های تاریخ‌گذاری مطلق تعریف نشده و این در حالی است که در اروپا و ایالات متحده این معیارها در همان دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میلادی تا حدود زیادی تعیین شده بودند. با وجود این‌که حدود ۹۰ سال از شروع تدوین جداول گاهنگاری و تعیین محدوده جغرافیایی فرهنگ‌های پیش‌ازتاریخ تا دوران تاریخی و اسلامی در ایران می‌گذرد، اما به‌نظر همچنان در گام نخست این کار مانده‌ایم. بر اهالی پژوهش پوشیده نیست که نخستین گام هر پژوهش باستان‌شناختی نیز همین تعیین چارچوب زمانی و مکانی فرهنگ‌های گذشته است تا بر پایه این چارچوب بتوان به پرسش‌های پسین از جمله پرسش در مورد ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع گذشته پاسخ گفت.

- Matthews, R., 2003. *The Archaeology of Mesopotamia: Theories and Approaches*, London and New York: Routledge (Psychology Press).
- McCown, D. E., 1957. *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, Studies in Ancient Oriental Civilization, 23, Chicago: University of Chicago Press.
- Pearson, R., 1994. *The Longman Companion to European Nationalism, 1789-1920*, London and New York: Longman (Taylor and Francis).
- Phillips, P., 1955. "American Archaeology and General Anthropological Theory", *Southwestern Journal of Anthropology*, 11: 246-250.
- Rohn, A. H., 1973. "The Southwest and Intermundane West", in James E. Fitting (ed.), *The Development of North American Archaeology*, Garden City, New York: Anchor Press, pp. 185-211.
- Strong, W. D., 1952. "The Value of Archeology in the Training of Professional Anthropologists", *American Anthropologist*, 54: 318-321.
- Trigger, B. G., 2009. *A History of Archaeological Thought*, 2, Cambridge: Cambridge University Press.
- Webster, G. S., 2008. "Culture History: A Culture-Historical Approach", in R. Alexander Bentley, Herbert D. G. Maschner and Christopher Chippindale (eds.), *Handbook of Archaeological Theories*, London: Bloomsbury Academic, pp. 11-28.
- Wiley, G. R., 1968. "One Hundred Years of American Archaeology", in J. O. Brew (ed.), *One Hundred Years of Anthropology*, Cambridge: Harvard University Press, pp. 26-53.
- Wiley, G. R., and P. Phillips, 1955. "Method and Theory in American Archaeology, II: Historical-Developmental Interpretation", *American Anthropologist*, 57: 723-819.
- Wiley, G. R. and J. A. Sabloff, 1993. *A History of American Archaeology*, San Francisco: Freeman.
- Young, T. C. Jr., 1965. "A Comparative Ceramic Chronology of Western Iran 1500-500 BC", *Iran*, 3: 53-86.
- Young, T. C. Jr. 1967. "The Iranian migration into the Zagros", *Iran*, 5: 11-34.
- Young, T. C. Jr. 1986. "Archaeology i. Pre-Median", in *Encyclopaedia Iranica*, Online Edition.
- مدودسکایا، یانا، ۱۳۸۳. ایران در عصر آهن ۱: دوره نخست آهن، ترجمه علی اکبر وحدتی، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۹۱. ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سیه‌دهم شهرنشینی، تهران: نشر سبحان نور.
- نگهبان، عزت‌الله، ۱۳۸۵. مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران، تهران: نشر سبحان نور و سازمان میراث فرهنگی کشور.
- واندنبرگ، لوئی، ۱۳۴۸. باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، با مقدمه رومن گیرشمن، تهران: دانشگاه تهران.
- هابزیم، اریک جی، ۱۳۸۵. ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰: برنامه، افسانه، واقعیت، ترجمه مهدی صابری، تهران: نشر چشمه.
- Abdi, K., 2005. "Oriental Institute of the University of Chicago", in *Encyclopedia Iranica*, Online Edition.
- Braidwood, R. J. and B. Howe, 1960. *Prehistoric Investigations in Iraqi Kurdistan*. Oriental Institute Publication No. 31, Chicago: University of Chicago Press.
- Browman, D. L., and D. R. Givens, 1996. "Stratigraphic Excavation: The First 'New Archaeology'", *American Anthropologist*, 98: 80-95.
- Dyson, R. H., 1958. "Iran 1957: Iron Age Hasanlu", *University Museum Bulletin* 22, no. 2: 25-33.
- Dyson, R. H., 1960. "Hasanlu and Early Iran", *Archaeology*, vol. 13, no. 1: 118-129.
- Dyson, R. H., 1962. "The Hasanlu Project: Archeologists, Working with Natural Scientists, Delineate Life in a 1000 B.C. Town of Azerbaijan", *Science*, 135 (3504): 637-47.
- Ghirshman, R., 1938. *Fouilles de Sialk Près de Kashan, 1933, 1934, 1937*, vol. 1, Paris: Paul Geuthner.
- Ghirshman, R., 1939. *Fouilles de Sialk*. vol. 2, Paris: Paul Geuthner.
- Ghirshman, R., 1978. *Iran: From the Earliest Times to the Islamic Conquest*, Harmondsworth: Penguin.
- Hole, F., K. V. Flannery and J. A. Neely, 1969. *Prehistory and Human Ecology of the Deh Luran Plain: An Early Village Sequence from Khuzistan, Iran*, Memoirs of the University of Michigan Museum of Anthropology 1, Ann Arbor: University of Michigan.
- Le Breton, L., 1957. "The Early Periods at Susa, Mesopotamian Relations", *Iraq*, 19 (2): 79-124.
- Lyman, R. L., M. J. O'Brien and R. C. Dunnell, 1997. *The Rise and Fall of Culture History*, New York: Plenum Press.